

# برگ زرین در نقدنویسی تئاتر

نظرات حسن مقدم پیرامون اولین  
اجرای تئاتر جعفرخان از فرنگ آمده

ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مسعود کوهستانی نژاد



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

یکی از نامدارترین و بلندمرتبه‌ترین هنرمندان ایران در دو قرن اخیر که شهرت او در آنسوی مرزهای ایران به مراتب بیش از داخل کشور، پیچید، مرحوم حسن مقدم است. حسن مقدم فرزند محمدتقی احتساب الملک در سال ۱۳۱۶ قمری (۱۲۷۷ شمسی) در تهران به دنیا آمد. تحصیلات را در ایران آغاز کرد و سپس در لوزان سوئیس به پایان برد. پس از آن به استانبول رفت و در مشاغل مختلف به کار مشغول شد. او از جمله مفاخر بزرگ عالم هنر و ادب ایران است که در عنفوان جوانی و به دنبال عارضه بیماری در سن بیست و هفت سال و هشت ماهگی در آبان ۱۳۰۴ در آسایشگاهی در لژن سوئیس دیده از جهان فرو بست.<sup>۱</sup>

مقدم آثار خود را به زبان‌های فارسی و فرانسه می‌نوشت و با نام‌های مستعار: «هوشنگ» «حسن» «میرزا حسن» «میرزا غلام علی» «میرزا حسین علی» «ابوالحسن» «میرزا چغندر»، «م.ح» "Pierrot malade" و بیشتر به امضای «علی نوروز» انتشار می‌داد.<sup>۲</sup>

۱- آرزین، پور، بچی، از صبا تا نیما، ج ۲، تهران: انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۲. صص ۳۰۴

یکی از آثار مشهور مرحوم حسن مقدم تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» است که از زمان اولین اجرای آن تاکنون، بارها مورد بررسی قرار گرفته و در ردیف یکی از مهمترین آثار نمایشی ایران به شمار رفته است. متن این نمایشنامه را در صفحات دیگر همین شماره فصلنامه تئاتر ملاحظه می‌فرمائید. در اینجا، به بررسی نوشته‌های مربوط به اولین اجرای نمایشنامه مذکور خواهیم پرداخت.

در آخرین روزهای سال ۱۳۰۰، در حالی که همگان خود را برای استقبال از سال جدید، آماده می‌کردند، اعلان‌های نمایش تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» نوشته حسن مقدم در جراید چاپ شد.

مفاد اعلان‌ها به این شرح است:

## اعلان شماره ۱۱

### اعلان

نظر به لزوم ترویج و تکمیل تاتر و نمایشات که مؤثرترین مدرسه تهذیب اخلاق عمومی می‌باشد.

### ایران جوان

شب نشینی جالب توجه با پروگرام بدیعی که ذیلاً داده می‌شود تهیه دیده و در سالن گراند هتل در ليله ۲۹ حوت به معرض نمایش خواهد گذاشت.  
آرتیست‌های معروف مادام و مسیو طریان و یک عده آمانور ماهر دیگر در این نمایش شرکت خواهند داشت.

پروگرام

زن گنگ

کمدی در دو پرده ترجمه از آنا تول فرانس

عشق و وطن

درام در یک پرده تصنیف آقای میرزا علی اکبرخان سیاسی

جعفرخان از فرنگ آمده

کمدی در یک پرده تصنیف علی نوروز

پرده‌های مجسم یا تابلو ویوان

قیمت بلیط از ۳ الی ۴۰ قران

محل فروش بلیط قبل از نمایش: مطبوعه مدرن و دفتر گراند هتل

هیأت مدیره ایران جوان<sup>۱</sup>

## اعلان شماره ۱۲

نمایش ایران جوان

نمایش ایران جوان به جای لیله چهارشنبه ۲۹ رجب مطابق ۸ حمل ۱۳۰۱. اشتباها<sup>۲</sup> ۲۹ حوت نوشته شده است.

هیأت مدیره ایران جوان<sup>۲</sup>

در یکی دیگر از اعلانات مربوط به نمایش تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» توضیحات بیشتری در مورد اهداف برگزاری آن داده می‌شود به شرح زیر:

## اعلان شماره ۱۳

نمایش ایران جوان

شب چهارشنبه ۸ حمل ۱۳۰۱ مطابق ۲۹ رجب

در سالن گراند هتل

۱- جرییده اتحاد، ش ۱۳۲، ۲۵ حوت ۱۳۰۰، ص ۴.

۲- همانجا، ش ۱۳۲، ۲۸ حوت ۱۳۰۰، ص ۴.

## پروگرام

جعفرخان از فرنگ آمده

کمدی در یک پرده - تصنیف علی نوروز

## زن گنگ

کمدی در دو پرده، از آثار آنتول فرانس (به فارسی)

جناب عشق

درام در یک پرده، تصنیف مانویان (به فارسی)

پرده‌های مجسم (تابلو و یوان)

مادام و مسیو طریان و جمعی از آماتورهای ماهر در این نمایش شرکت خواهند داشت.

محل فروش بلیط: اداره جریده اقدام، دفتر گراند هتل، مطبعه بوسفور، شب نمایش درب گراند هتل.

منافع این نمایش به مصرف تأسیس یک مرکز (سرکل)<sup>۱</sup> می‌رسد که به جایگاه جوانان و برای ترویج معارف بسی سودمند خواهد بود.

بلیت‌های نمایش مسیو طریان هم پذیرفته می‌شود.<sup>۲</sup>

نمایش تئاترهای فوق و خصوصاً تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» مورد استقبال شایان جامعه فرهنگی آن زمان قرار گرفت.

قبل از بررسی دو نقد مهمی که در ارتباط با تئاتر مزبور در جراید آن زمان چاپ شد، می‌باید اشاره‌ای به فعالیت کانون ایران جوان که متصدی برگزاری تئاتر در این دوران بوده، بکنیم.

کانون ایران جوان در اواخر سال ۱۳۰۰ شمسی توسط عده‌ای از جوانان ایرانی

۱- در متن اصلی عیناً (سرکل) آمده است.

۲- جریده اقدام، ش ۲۱، ۶، حمل ۱۳۰۱، ص ۴.

که تحصیلات خود را در خارج (و خصوصا اروپا) به پایان رسانده و به ایران بازگشته بودند، تشکیل شد. در این مورد آقای آراین پور در کتاب از صبا تا نیما می‌نویسد:

«در اواخر جنگ اول جهانی، انجمن، نخست به نام «سروش دانش» و اندکی بعد به نام «ایران جوان» از جوانان اروپا رفته که از اوضاع کشور رنج می‌بردند، تشکیل شد که افکار آنان برای آن دوران تا حدی تند و انقلابی بود. اکثر آنان همان ناشران مجله فرهنگستان در برلین بودند که پس از ختم تحصیلات به ایران بازگشته بودند مانند: دکتر حسین نفیسی مشرف الدوله، دکتر علی‌اکبر سیاسی، مشفق کاظمی، علی سهیلی، اسماعیل مرآت، محسن رئیس و عبدالحسین میکده و حسن مقدم.

حسن مقدم نیز که تازه به ایران آمده بود در این جمعیت عضویت داشت و کنفرانس‌هایی درباره «تأثیر زبان فرانسه در فارسی» در آن انجمن ایراد کرد و نمایشنامه معروف خود به نام جعفرخان از فرنگ آمده را نوشت و خود در نمایش آن که در سالن گراند هتل داده شد، بازی کرد.<sup>۱</sup>

آراین پور در ادامه مطلب فوق، از مرامنامه جمعیت ایران جوان به شرح زیر سخن می‌گوید:

«مرامنامه جمعیت ایران جوان در فروردین ۱۳۰۰ با جلدی سبز رنگ که علامت امید به آینده ایران بود، چاپ شد و مواد مهم آن چنین بود:

۱- آراین پور، از صبا تا نیما، ص ۳۰۴.

البته همان گونه که در صفحات بعدی ملاحظه می‌شود، حسن مقدم هیچ‌گاه در تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» بازی نکرد. او در تئاتر دیگری که خود نوشته بود، بازی کرد به نام «ایرانی بازی».

- استقرار حکومت عرفی در ایران و تجزیه امور مدنی از مسائل روحانی.
  - الغاء کاپیتولاسیون و کلیه امتیازات قضایی و حقوقی که برای اتباع خارجه در ایران موجود است.
  - الغاء محاکم خصوصی و ارجاع کلیه امور به محاکم عرفی و عمومی.
  - احداث راه آهن در قسمت های مختلف ایران.
  - تجدیدنظر در قراردادهای تجار تی و مخصوصاً قراردادهای گمرکی.
  - تجدیدنظر در مالیات ها و وضع مالیات های جدید مخصوصاً مالیات های مستقیم تصاعدی بر عایدات و سرمایه و ارث.
  - تحدید کشت تریاک و جلوگیری از استعمال افیون.
  - توجه مخصوص به معارف، ترویج تعلیمات ابتدایی مسجانی و اجباری، تأسیس مدارس متوسطه، توجه به تحصیلات فنی و صنعتی، اعزام محصلین و محصولات به خارجه، تغییر خط فارسی، تأسیس کلاس های اکابر، تأسیس موزه ها و کتابخانه ها و قرائت خانه ها و تئاترها.
  - رفع موانع ترقی و آزادی نسوان
  - اقتباس و ترویج قسمت خوب تمدن غرب است»<sup>۱</sup>.
- به نظر می رسد که آقای آراین پور در اینجا هم دچار اشتباه شده است. زیرا براساس مندرجات نقدی که حسن مقدم بر تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» نوشت و در ۳۰ فروردین ۱۳۰۱ منتشر شد، و همچنین مرام نامه و اعلان تأسیس کانون مزبور، کانون ایران جوان هیچ گاه در امور سیاسی دخالت نمی کرده است. اعلانی که از سوی کانون در تیرماه سال ۱۳۰۱ منتشر شده و در آن به صراحت بر دوری گزیدن کانون از سیاست تصریح شده است، به شرح زیر است:



## اعلان شماره ۴

### افتتاح کانون ایران جوان

نظر به اینکه جمعیت ایران جوان که مرام آن از قرار ذیل است:

۱- ازدیاد و استحکام روابط دوستی و مودت بین جوانان و معاونت و معاضدت آنان به یکدیگر.

۲- توسعه و نشر معارف

۳- ترویج صنایع مستظرفه و تشویق هنرمندان

۴- ترغیب جوانان به اسپرت و ورزش‌های بدنی

۵- تهیه وسایل سیاحت در داخله مملکت

۶- سعی در تجدید حیات اقتصادی به وسایل ممکنه.

همواره مترصد بود که مرکزی برای پیشرفت مقاصد و اجرای مرام خود تأسیس نموده و محلی به جهت ملاقات و اجتماع اعضاء خود و جوانان تحصیل کرده که هواخواه مرام این جمعیت هستند، فراهم آورد، لهذا اخیراً که به مقصود خود نایل شده و مرکزی موسوم به کانون ایران جوان در خیابان علاءالدوله نمره ۱۵ دایر و مفتوح نموده است. نشر این مختصر را برای استحضار خاطر عامه لازم می‌شمارد.

اهم مقاصد ایجاد این مرکز فراهم آوردن موجبات تولید احساسات یک جهتی و مودت و عملی شدن مفاد انس و الفت و به دست آوردن نتایج حاصله از وفاق و شرکت است که بر حسب تجارب ملل متمدنه بهترین وسیله نیل به این مقصود نشر و توسعه لوازم تفریح و استراحت دماغ و اشاعه و انتشار فنون ذوقی از قبیل ادبیات و موسیقی و اسپرت و سیاحت و امثالها بین افراد است. بدیهی است هرگونه مشغولیات ببری از فساد مانند کفرانس و تاتر و اشتغالاتی که موجد و مولد حسن ذوقی و مهذب اخلاق عمومی است، تهیه خواهد شد و بالعکس از افعال و اعمال که محرک فساد و باعث کدورت و عدم جمعیت بین اعضاء است از قبیل قمار و غیره جدا دوری خواهد نمود.

از این جهت قاطبه جوانان منورالفکر و ترقی‌خواه و متجدد را به معاضدت و کمک دعوت نموده مساعدت صاحبان عقیده معروضه را منتظریم و برای مزید اطلاع متذکر می‌شویم که این جمعیت از هرگونه اموری که مربوط و مرتبط به سیاست باشد برکنار خواهد بود.

کمیته کانون ایران جوان<sup>۱</sup>

مرحوم حسن مقدم با کانون ایران جوان از همان ابتدای فعالیتش همکاری داشت و قبل از تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» تئاتر دیگری از او یعنی «ایرانی بازی» نیز به مباشرت کانون مزبور اجرا شد. و بعدها هم ارتباط میان آنها ادامه داشت چنانکه از جمله می‌توان به سخنرانی‌های مقدم در کانون اشاه کرد که اعلان یکی از آنها به عنوان نمونه نقل می‌شود:

#### کنفرانس در کانون ایران جوان

یوم سه‌شنبه سیزدهم سرطان مطابق هشتم ذی‌قعدة هفت ساعت بعد از ظهر آقای میرزا حسن خان مقدم کنفرانسی راجع به دخالت زبان فرانسه در فارسی در کانون ایران جوان (خیابان علاءالدوله نمره ۲۵) خواهند داد.

جمعیت ایران جوان عموم را به استماع کنفرانس مزبور دعوت می‌نماید.<sup>۲</sup>

باری همان‌گونه که قبلاً<sup>۱</sup> گفته شد اولین اجرای تئاتر «جعفرخان از فرنگ آمده» با استقبال وسیع جامعه هنری روبرو شد. یک روز پس از اجرای تئاتر فوق، نخستین نقد بر آن در جریده اقدام چاپ شد. در این نوشته که با عنوان «در معرض افکار»

۱- جریده اتحاد، ش ۱۹۳، ۸ سرطان ۱۳۰۱، ص ۳.

۲- جریده اتحاد، ش ۱۹۶، ۱۱ سرطان ۱۳۰۱، ص ۱.

است، چنین آمده است:

## در معرض افکار

آفرین، آفرین

### نمایش جوانان

اینها دیگر کیانند؟ چه ارمانی برای ما آورده، چه اصلاحاتی را به عهده گرفته و تجدیدی را نمایش می‌دهند؟

عفو بفرمائید، جسارت می‌کنم: همه جعفرخان هستید، همه از فرنگ آمده‌اید. نه. ما که امروز نرگس خمارآلوده خود را جز به مشاهده لاله نوشکفته شما نگشوده، می‌خواهیم به جای این خار و خاشاک، عوض این درخت‌های پوسیده بی‌پر، گل‌های عاطفه شما روئیده و چمن ایران سر به سر سبز و خرم، نغز و روح‌بخش گردد، جوانان! صبح امید ما به طلعت شما روشن و میمون باد. این بنیاد کهن سال خرافات به همت و اقدام شما منهدم باد.

شب چهارشنبه بر حسب دعوت (یا فضولی و طفیلی شدن!) به تماشاگاه باحالت یأس دائمی که مقرون به اقدام و عمل است، حاضر شدیم. چه نمایشی است این. اخلاقی و ادبی، اجتماعی و سیاسی، یا فقط برای تسکین شهوت لهو و لعب داده می‌شود؟

قبلاً فقط به قصد تفریح و تفریح رفته و بعد یقین کردم که من برای تحصیل درس مفیده در آن مدرسه ارجمند که آن را نمایش می‌نامند حاضر شده و بسی استفاده کرده‌ام. نخست صفحه اول دل را برای انتقاد باز کرده و بعد برای تحسین. بدون مبالغه و اغراق می‌گویم نمایش ایران جوان رفته رفته روح جوانی را در پیکر سالخورده ایران گنجانده و اندک اندک حیات ما را تجدید خواهد کرد. نمایش مزبور به اندازه‌ای نافع و سودمند است که می‌توان گفت بهترین شاهکارها و قابل‌ترین ارمانهای محصلین ماست. این نمایش و امثال این را که معایب دیرینه و مفاسد نوین را ظاهر و قبح و زشتی آن را عیان

می‌کند، در مقدمه اصلاحات محسوب می‌داریم.

تماشاچیان همه مسرور و منتظرند. دست زدن‌های متوالی، حرکتهای پی‌درپی، همه‌مه و نشاط.

پرده بالا می‌رود.

وضع لباس قدیم زنان را نمایش می‌دهد. هر چند که ما در تمام جزئیات و کلیات طالب تجدد و مخالف قدیم هستیم ولی در اینجا ناگزیر اظهار می‌کنیم: همین وضع ساده که به طبیعت خیلی نزدیک و مقرون به سلامت مزاج و حفظ الصحه است از مد جدید و قیود لباس نوین و کفش تنگ و پاشنه بلند بهتر است. این با صرف نظر از معارج گرافیک که برای این قسم البسه خرج می‌شود و شاید زنان ما را به فساد اخلاق مجبور کند. در عصر حاضر خیلی از خانم‌های اروپا زبان این قسم لباس را تشخیص داده و برحسب دستور اطباء بعضی البسه و کفش‌های گشاد را برگزیده و به طور عادی و بدون هیچ قید، زیست می‌کنند. علاوه بر این جمعی از زنهای فاضله مشغول تبلیغ ضد مد جدید و ترویج البسه قدیمیه هستند.

از موضوع خارج نشویم گرچه این مسئله در نظر دیگران خیلی مهم و پیوسته شاغل مطبوعات است.

جعفرخان وارد می‌شود سگ او هم از عقب. این جا است که ما حق را به جانب شهدی اکبر می‌دهیم زیرا تربیت کلاب<sup>۱</sup> از بدترین عادات اروپایی است و تقلید ما از آنها بدتر و زشتتر است. تمام حیوانات خاصه سگ عبارت از لانه میکروب و موجب سرایت امراض مختلفه است.

در اینکه اغلب جوانان ما پس از عودت از خارجه برخی ارمغانهای منحوس برای وطن خود می‌آورند شبهه نیست و قیود خوراک و پوشاک که دو ثلث وقت صرف تنظیم آنها می‌شود از بزرگترین موانع تربیت روح و تقویم اراده است.

تناول غذا به آلات و ادوات از بهترین و لازم‌ترین وظایف حفظ‌الصحه و نظافت است ولی نه به طوری که جعفرخان را مجبور کند حتی نخودچی کشمش را با چنگال تناول کند.

زندگانی خشن و عدم قید در همه چیز از بهترین وسایل استراحت فکر و بدن است و در اینجا نیز باید اعتراف کرد که حق به جانب دایی است.

اگر جوانان ما عوض از بین بردن اندام و بستن فکل و کروات به شهادت و تهذیب اخلاق و تربیت برادران خود پردازند، اگر ضد اوهام و خرافات و عقاید پوسیده متحد شده و اقدام کنند البته از تیره‌بختی ماکاسته و ما را از گرداب هلاک نجات می‌دهند. یک تحفه طرفه‌ای که جعفرخان و امثال او برای ما آورده، همانا تصدی او برای خدمت دولت و افزایش تنبلان ادارات است. اینجا باید اعتراف کرد که هنوز زندگانی استقلالی و حیات انفرادی و اعتماد به نفس که ناشی از مناعت و قوه اراده است در ایران ظهور نکرده، هر فارغ‌التحصیل، هر محصلی فکر و هم خود را فقط برای بندگی و خواری و تابعیت غیر و قید اداری می‌گمارد. یکی از فواید نمایش لیله مذکوره انتقاد از حکومت و وزراء و جراید و بیان معایب و نواقص آنها است. در اینکه جراید که در نظر دیگران مایه سعادت و هدایت و بهترین وسیله ترقی [بوده] و در ایران بالعکس نتیجه داده شک و ریبی نیست. از آن بدتر و خطرناکتر تصدی اشخاص نالایق برای کارهای مهم از قبیل وزارت، وکالت، حکومت، قضاوت و غیره است. اگر امتیاز فضلی و لیاقت و حق اولویت در این سامان رعایت شود، مسلم است جوانان لایق ما دست غاصبین حقوق ملت را گرفته و از مسند می‌اندازند.

خلاصه نمایش شب مزبور که عادات زشت و تقالید بد طرفین را مجسم و محسوس کرده، بس جالب توجه بود. ما جوان فاضل آقای....<sup>۱</sup> معروف به علی نوروز را که مصنف

«جعفرخان است» تقدیر نموده و توفیق اعضاء ایران جوان را در تجدد و ترقی خواهانیم.<sup>۱</sup>

در همان روز نهم فروردین (حمل) ۱۳۰۱ در روزنامه ستاره ایران، نیز نوشته شد: «در این نمایشنامه دنیای کهنه و نو با یکدیگر مقابل گشته بودند و از مشاهده آن، جوانان و پیران بالتساوی پی به معایب و نواقص خود می بردند.»<sup>۲</sup>

ولی آنچه که در این میان ارزش و اهمیت فوق العاده‌ای می یابد، نوشته‌ای است که در جریده اتحاد در مورد تئاتر مزبور به چاپ رسید.

«روزنامه اتحاد در سال ۱۳۰۰ شمسی در تهران به طور روزانه تأسیس و به مدیری (سیدکاظم خان سرکشیک‌زاده) معروف به اتحاد، مدتی منتشر می شده است. اتحاد یک بار توقیف گردید و در دلو [بهمن] سال ۱۳۰۰ از توقیف خارج شد. مدیر اتحاد بعداً<sup>۳</sup> روزنامه دیگری به نام (امید) در تهران انتشار داده است.»<sup>۳</sup>

در اواخر فروردین ۱۳۰۱ (۲۷ حمل) اعلانی در جریده اتحاد به شرح ذیل چاپ شد:

### انتقادات

نقاد گمنام اتحاد در اطراف مجمع ایران جوان و نمایشات (جعفرخان از فونگ آمده) و (زن گنگ) انتقادات شایان توجهی حاضر کرده اند که از شماره چهارشنبه پس فردا طبع خواهد شد و ما خوانندگان خود را مخصوصاً به مطالعه آن دعوت می کنیم.

اتحاد.

۱- جریده اقدام، ش ۲۲، ۹ حمل ۱۳۰۱، ص ۴.

۲- آرین پور، همان، ص ۳، ۵.

۳- صدر هاشمی. سید محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج اول، چاپ دوم. اصفهان.

انتشارات کمال، ۱۳۶۳، ص ۴۶.



\*\*\*

چنانچه خوانندگان محترم به انتقادات ما توجه کنند امیدواریم از مطالعه آن کسالت پیدا نکرده و سوای مسائل مربوط به نمایشات از امور دیگری نیز صحبت خواهیم کرد.  
نقاد گمنام اتحاد.<sup>۱</sup>

قسمت اول انتقادات منتقد گمنام، در دو صفحه کامل و سرتاسری جریده اتحاد چاپ شد. این موضوع در جراید دوره مشروطیت بی سابقه بود. پس از چاپ قسمت اول، اعلان ذیل در شماره بعد در جریده اتحاد چاپ شد:

### تذکر مخصوص

خوانندگان خود را متذکر می‌شویم که قسمت دوم انتقادات آقای نقاد گمنام که فردا طبع خواهد شد، شایان توجه زیاد است. زیرا نگارنده ضمناً از اصول و ادب استخدام و تربیت ترفیع رتبه و حفظ مقامات اداری و طریقه مخلّد شدن در آن صحبت می‌کند و حقایق را به طریق شیرین بیان می‌نماید که قطع داریم پس از شروع به قرائت آن را از دست نخواهید داد، مگر وقتی که تمام شده باشد.<sup>۲</sup>

به راستی این منتقد گمنام که بود که چنین اهمیت فوق‌العاده‌ای به انتقادات او داده شد.

تا روز چاپ قسمت اول انتقادات فوق، هر کجا نامی از مرحوم حسن مقدم ذکر می‌شد یا به اسم «علی نوروز» بود و یا اینکه اساساً همان‌گونه که در نقد چاپ شده

۱- جریده اتحاد، ش ۱۴۸، ۲۷ حمل ۱۳۰۱، ص ۱.

۲- جریده اتحاد، ش ۱۵۰، ۳۰ حمل ۱۳۰۱، ص ۱.



در جریده اقدام مشاهده شد، به جای اسم او نقطه چین گذاشته می‌شد. ولی در ابتدای قسمت اول نقد مورد بحث، نام میرزا حسن خان مقدم به عنوان نویسنده «جعفرخان از فرنگ آمده» ذکر می‌شود.

علیرغم تمام تلاش منتقد برای گمنام ماندن، در حاشیه یکی از ستون‌های نقد مورد بحث، نوشته شده است: «م. ح. منتقاد گمنام اتحاد». و این «م. ح.» اسم مستعار کسی جز خود حسن مقدم نیست.

بدین ترتیب نوشته ارزشمند «نمایش طباطری (جعفرخان از فرنگ آمده) و آقای میرزا حسن خان مقدم و نمایش قطعه زن گنگ و مسیو آرطو طریان و پاره انتقادات به مناسبت اوضاع قاجاریه»، از مرحوم حسن مقدم است. ارزش‌های این نوشته، در مقایسه با نوشته‌های مشابهی که در سالهای قبل و بعد از آن در ارتباط با نقد تئاتر از بزرگانی چون: خان ملک ساسانی، رشید یاسمی و سعید نفیسی به چاپ رسید، مشخص می‌شود. ارزش نوشته حسن مقدم درباره تئاتر و یا بنا به ضبط عجیب خود آن مرحوم «طباطر» جعفرخان از فرنگ آمده، را می‌باید برگ زرین نقدنویسی بر تئاتر در عصر مشروطیت، نامید.

## تئاتر خیابانی

یکی از نکات مهمی که مرحوم حسن مقدم در نوشته خود بدان اشاره کرده، موضوع برگزاری تئاترهایی در خیابان‌ها و میادین شهر در آن زمان توسط «دیستان طباطری استاد غلام حسین» است. اشاره مذکور و بررسی موضوع توسط حسن مقدم در نوشته‌های تئاتری‌ای که تا آن زمان چاپ می‌شده، بی‌نظیر بوده و بیانگر یکی از ابعاد تاریخ هنر تئاتر در ایران است، که امید است بتوان در آینده با دستیابی به مدارک بیشتر به تفصیل از آن صحبت کرد.

به هر حال متن کامل نوشته مرحوم حسن مقدم در نقد تئاتر «جعفرخان از فرنگ

آمده» در پیش روی است. تنها می‌باید این نکته را تذکر داد که متأسفانه، حاشیه دو ورق از جریده اتحاد در مجموعه مورد استفاده اینجانب، در کتابخانه ملی ایران خوردگی داشته، و به همین لحاظ پاره‌ای کلمات ابتدا یا انتهای برخی از سطرها از بین رفته و علیرغم تمامی کوشش اینجانب، نسخه دیگری از شماره‌های مورد استفاده، در هیچ یک از منابع آرشیوی جراید قدیمی پیدا نشد. لذا به ناچار از آن کلمات با عنوان «کلمات ناخوانا» یاد می‌شود.



# مجمع ایران جوان

نمایش قطعه تیاتری<sup>۱</sup> (جعفرخان از فرنگ آمده)

و آقای میرزا حسن خان مقدم

نمایش قطعه زن گنگ و مسیو آرطو طریان  
Arto Therian

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پاره انتقادات به مناسبت اوضاع جاریه

با کارکنان محترم‌نامهٔ زیبای اتحاد و بهتر بخواهید با حضرت آقای سرکشیک‌زاده چنین قرار داده بودیم که هر وقت فرصت اجازه بدهد و سایر محضوراتی که همه روزه این محیط حتی برای فکر کردن و یواش یواش راه رفتن نوع ایرانی فراهم می‌سازد، راه بدهد، گاه‌گاه در اطراف نمایشات و یا سایر مسایل جاری مطالعاتی کرده و انتقادات خود را تقدیم صفحات گرانبها(ی) اتحاد نمائیم.

اگر حواس پرتی ناشیه از اوضاع حاضره حافظه‌ای برای خوانندگان باقی گذاشته باشد، در نظر دارند که پارهٔ اوقات بدین وعده وفا کرده‌ایم و اخیراً "چندی بود که بعضی جریانات که از جمله گرفتاری‌های زیاد نویسنده این سطور است ما را بر خلاف میل قلبی از انجام مقصود باز داشته بود و اینک موجبات چندی وادارمان ساخته است که هیچ‌گونه عذر را مانع قرار نداده و حال که از فصل زمستان خارج شده‌ایم در اثر نوازش‌های نسیم روح‌بخش و هوای لطیف بهاری عطالت و اهمال را کنار گذاشته و برای مخالفت نکردن با قراری که داده‌ایم به ادای وظیفه بپردازیم.

چه ضرر دارد خوانندگان عزیز را هم از موجبات چندی که کمک به این خوش‌قولی ما کرده است، مستحضر سازیم.

اولاً: مجمع ایران جوان چندماه قبل نمایشی دادند که در اطراف آن جریان‌های موافق و مخالفی پیدا شده و بالاخره در جریده هم انعکاساتی از آن ظاهر

شد و چون متأسفانه از حضور در آن نمایش غفلت کرده بودم، اگر راستی را بخواهید و چندان برنخوردم، از مندرجات آن جراید در این باب نتوانستیم خیال ثابتی پیدا کرده و در محکمه فکری خود قضاوتی کرده باشیم و از بس در بعضی جملاتی که بر ضد نمایش مزبور می‌شد، شدت وحدت به کار رفته بود که مدافعات شفاهی بعضی از اعضاء مجمع نیز نتوانست ما را متقاعد کند و چون این معما لاینحل مانده بود، آن هم معمایی که از نقطه نظر نمایش که مدتی از آن گذشته، بی اهمیت ولی با شناختن هویت و شخصیت ادبی و علمی و فکری اعضاء مجمع جالب توجه مخصوصی بود، خوانندگان خود به خوبی حدس خواهند زد که پس از منتشر شدن اعلان نمایش جعفرخان از فرنگ آمده و زن گنگ که به مباشرت ایران جوان داده می‌شد، با چه عجله و شتابی به سوی دریچه بلیط فروشی شتافته و پس از خریداری بلیط ساعت شماری می‌کردم که هر چه زودتر پرده نمایش بلند شده و از مشاهده آن، پرده ابهام از روی کاری که چگونگی آن برایمان مجهول بود، برداشته شود.

آری، حقیقتاً پس از دیدن نمایش وجدانا خود را موظف کردیم که آن چه از آن در ذهنمان جای گرفته به روی کاغذ آورده، با ملاطفت مخصوص و آن جنبه عدم مضایقه و صمیمیتی که حضرت سرکشیک زاده در نشر و ترویج معارف و حقایق به کار می‌برند، افکار خودمان را که امیدواریم انعکاس حقایق باشد، تقدیم خوانندگان اتحاد کرده باشیم. مگر سایر اشخاصی که مثل ما، در این باب دچار تردید بوده‌اند، ذهنشان روشن گردیده و آنان که در نگارشات ناچیز ما با دیده ملاطفت می‌نگرند قطع حاصل کنند که حقایقی ساده از مقابل منظره آنها عبور می‌کند.

ثانیاً: گذشته از لزوم این ادای وظیفه چون آگاهی حاصل کردیم که نمایش مذکوره به نفع و برای برقراری یک مرکز با کلوب جوانان تحصیل کرده داده شده و به احتمال خیلی قوی به واسطه خوبی تکرار و باز هم تکرار خواهد شد، خودمان را ملزم دیدیم که محسنات واقعی آن را همان طور که هست بدون آب و تاب و بازار

گرمی‌های معموله تشریح کرده و از آنهایی که به اصطلاح سرشان برای این کارها درد می‌کند تقاضا کنیم که در صورتی که هیأت ایران جوان به تکرار آن مبادرت می‌نماید برای خریداری بلیط‌ها هجوم نمایند. زیرا گذشته از حظ بردن از نمایش، کمکی هم به انجام این منظور مقدس جوان‌ها کرده و به آنها اجازه خواهند داد که بتوانند کلوپ و مرکزی تأسیس کرده و در مواقع خلاصی از کارهای یومیه با خیال راحت دور هم گرد آمده و به وسیله مذاکرات و صحبت‌های ادبی، سیاسی و تفریحی اندکی راحت کنند و از انجام منظورات خود سخن برانند. منظورات آنها که ما آن را با کمال قوت قلب به لغات مقدس و قشنگ توصیف می‌کنیم، چیست؟

البته ممکن است ندانید و علیهذا ضرور و واجب است که از آن به طور ایجاز

اشاره کنیم:

مجمع ایران جوان را جوانهایی که در اروپا تحصیلات خود را تمام کرده، تشکیل می‌دهند و اساس مرام آنها از این قرار است:

۱- ازدیاد و استحکام مودت و دوستی بین جوانان و معاونت و معاضدت آنان به یکدیگر.

۲- توسعه و نشر معارف.

۳- ترویج صنایع مستظرفه و تشویق هنرمندان

۴- ترغیب جوانان به ورزش‌های بدنی.

۵- تهیه وسایل سیاحت در داخله مملکت.

۶- سعی در تجدید حیات اقتصادی به وسایل ممکنه.

آری جوانان ایران، مقصود و مرام شما به مذهب و طریقت من مقدس است زیرا

کمک به ترقی یک مملکت مسلمان بالتتیجه کمک به اسلام است.

امیدواریم آنان که علاقمندی به ترقی و اتحاد جوانان تحصیل کرده داشته و به

عبارت اخیری تعالی مرز و بوم خود را دوست دارند با کلیه مؤسسات شما کمک

کنند. کمک‌های مؤثر مادی و معنوی.

برای آن که هیچ چیز ناگفته نماند علاوه می‌کنیم که شرط عضویت کلوپ جوانان تحصیل کرده حتماً تحصیل در اروپا بوده و جوانان تحصیل کرده ایران نیز ممکن است در کلوپ مزبوره عضویت پیدا کنند. خلاصه آن که آنجا مرکزی خواهد بود برای تجمع جوانان تحصیل کرده و زحمت کشیده و آنهایی که معتقد به عزت نفس بوده و ترقی و پیش رفتن در جامعه را فقط به وسیله معلومات و لیاقت می‌دانند.

**ثالثاً:** چون این اوقات بر عده نمایشات افزوده شده و غالب ایام دیدگان خوانندگان پس از باز کردن جراید به علامات پریچ و خم و طول و تفضیل دار نمایشات افتاده و شاید غالباً پس از حضور در آن پشیمان می‌شوند و بر پول دور ریخته و خواب ضایع شده و شام از دست رفته و یا سرد شده و از موقع گذشته خود افسوس می‌خورند، خودمان را و وظیفه‌دار دانستیم که طالبین نمایش‌های را مستحضر کرده باشیم که نمایشات ایران جوان حقیقتاً علمی و اخلاقی و زیبا و قشنگ می‌باشد. چنان چه مطابق انتظار عده از دوستداران ترقی تئاتر نمایشات اخیر را تجدید کردند و به سلامتی رفتید و دیدید، یقین داریم نه تنها بر هدایت‌کننده لعنت نخواهید فرستاد، بلکه بدو آفرین گفته و سپاسگزار خواهید گردید.

**رابعاً:** اگر از نظر خوانندگان محو نشده باشد در انتقادات سابقه خود مربوط به نمایش پریچهر و پریزاد از مهارت و خوب بازی کردن مسیو طریان صحبت کرده بودیم و چون با کمال تأسف پس از نمایش اولیه پریچهر و پریزاد دیگر قامت متناسب بازیگر معروف ما در سایر نمایشات مشاهده نمی‌شود و اینک پس از دیری در ضمن نمایش (زن گنگ) تماشاچیان را محظوظ ساخت، حقیقتاً چابکی‌های طبیعی بودن، آرام و موزون بودن، حرکات بازیگر مشارالیه بی‌اختیار نویسنده را وادار می‌سازد که قرض حق‌شناسی خود را مثل یک تماشاچی و وظیفه‌شناس ادا کرده و از زیبایی و دلفریبی و دلفریبی حرکات او آنچه دیده، به رشته تحریر درآورده و

سایر هم وطنان، ببخشید سایر هم شهریه‌های خود را دعوت کنم که با کمال شوق در نمایشاتی که طریان بازی می‌کند، حضور به هم رسانیده و از آن بهره‌مند گردند.

ما که در ایران بازیگر خوب نداریم و از این حیث مثل سایر حیثیات فقیر هستیم و از ملل متمدنه عقب مانده‌ایم خیلی باید خرسند باشیم وقتی می‌بینیم که طریان یک نفر ایرانی این طور و با این مهارت بازی می‌کند و موجبات تشویق او را فراهم سازیم تا ترقی کرده و با دلگرمی در تحت اداره و اراده قوی خود اسباب تربیت یافتن عده‌ای از بازیگران جوان، از جوانهای مستعد ما را فراهم سازد.

اشتباه نشود تمام تشویقات هم مادی نیست و بدون آن که بخواهیم گفته باشیم که باید اجازه داد نویسندگان، بازیگرها، نقاش‌ها، حجارهای معروف و خوب از گرسنگی بمیرند، علاوه می‌کنیم که غیر از تشویق‌های مادی خیلی از احساسات و توجهات هست که در اثر آن ممکن است یک نفر بازیگر را محرک شده و اعصاب و عضلات او را برای خوب و بهتر بازی کردن مستعد و مهیا سازد.

مثلاً اگر طریان یا نوع او مشاهده کند که تماشاچی تهران بین حرکت ورزش‌های طبیعی او و بعضی از بازیگرانی که به اصطلاح شاگرد دبستان استاد غلام حسین شمرده می‌شوند، فرق می‌گذارند، و یا آن که در مواقع غیر لازم با زدن دست و پا و ساعد خود را رنجه و عالم را کر و وحشیگری خود را ثابت نکرده و بلکه برخلاف با سکوت کامل که علامت توجه به زیبایی‌های بازیگر است حواس خود را معطوف بازی کرده و فقط در موقع لزوم آن هم با اصول پسندیده تمجید می‌کند، البته تشویق خواهد شد.

چون برحسب لزوم در اینجا مجبور شدیم که از شاگردان دبستان تئاتری استاد غلام حسین سخن گفته باشیم، برای رفع هرگونه سوء تفاهم مزید می‌کنیم که از این اشاره‌نظر مخصوص به شخص یا اشخاص معینی نداریم و بلکه از راه عشق مفروطی که به ترقی تئاتر در ایران داریم، ناچاریم شاگردان دبستان مزبور را مخاطب ساخته و



در خیر خودشان و در خیر ترقی تئاتر و برای رعایت حال تماشاچیان که پول می‌دهند، بگوئیم که بعضی [نمایشات] که داده می‌شود، عیناً همان روح لودگی در آن جریان داشته و با همان [یک کلمه ناخوانا] می‌شود، منتهی صورتاً در تحت تئاتر درآمده و در کنار میدان‌ها و [یک کلمه ناخوانا] در ایران هستیم، بهتر آن است که به جای آن که در وسط خیابان‌ها میدان‌ها به معرض نمایش گذاشته شود، در گراند هتل بازی شود. خیر این اصول کهنه‌پرستی صورتاً جوان ولی روحاً پیر [ناخوانا] طبیعت محکوم به اعدام است و منحصر به همان طبقه از اعیان و اشرف‌زادگانی است که سابقاً دموکرات، بلشویک و کارگر می‌شوند و حالا به شهری‌ها ندای اصلاح داده و از رفیق لنین سخن می‌گویند.

آیا حقیقتاً و روحاً [کلمه خوانا] و اشتراکی و بالشویک بودند و هستند؟  
 راوالله. و از [کلمه ناخوانا] نه تنها خود و حواشی مجلس اظهار می‌کنند و می‌شنوند، معتقد [کلمه خوانا] مردم، همین مردمی که گول همین‌ها را خواهند خورد نیز به آنها معتقد نشده و به ریش آنها می‌خندند. دهخدا چه [کلمه ناخوانا] کرده:

چون پیر شدی... از [کلمه ناخوانا] امید و جوه هنر در فصل [کلمه ناخوانا]. حال با عرض اعتذار علاوه می‌کنیم که انتقاد از اطباء و تقلید زبان کاشی و مازندرانی و حیوانات هم یکی دوبار بس است، باید در صدد برآمد که خود را تکان و از آن [کلمه ناخوانا] داده و آن روح پوسیده و استاد غلام حسین را که شاید برای موقع [ناخوانا] از دست بدهید و مانند پلیدی [کلمه ناخوانا] سازید.

در ضمن تئاتر از وضع اخلاقی اولاد زمان انتقاد کرده و سکنات دنبال سادگی و طبیعی بودن و نه فریب باشد. شما که استعداد طبیعی دارید چرا در حالت انجماد مانده و همواره همان اصول کهنه شده را امتداد می‌دهید. خیر. یا باید بالتیجه با قبول کردن خوبی تئاترهای جدید تغییر اسلوب داده و [کلمه ناخوانا] را حرام نکرده

و در این [کلمه ناخوانا] و گرچه در قدم‌های اول خواهید دید ولی امیدواریم ضرر ندیده و هم به عالم تناظری باشید.

شما جوانها دیگر چگونه شده‌اید؟ محافظه‌کاری‌شان [کلمه ناخوانا] که با داشتن علم و تجربیات چندان با هوش و سریع‌الانتقال، ولی با آن که درد کار و راه چاره می‌دانند، هیچ وقت حاضر نمی‌شوند یک قدم جدی برای [کلمه ناخوانا] که موجود آنها بوده و همه [کلمه ناخوانا] برداشته و یک جو فداکاری با نان قرض دادن، حساب کرد، پنج سال بعد و هفتاد سال و بعد از اخلاف و نوه‌ها و نتیجه‌ها و حساب نشدن گوشه فلان قریه و مزرعه، [یک کلمه ناخوانا] از دست ندادن و جاهت ملی مملکت که خوشبختانه متزلزل شده و [کلمه ناخوانا] یک باره در هم شکسته و معدوم شود [کلمه ناخوانا] اینها و خیلی حساب‌های دیگر انسان را محافظه‌کار کرده و اجازه نمی‌دهد که فداکاری کرده و یک قدم برای مملکت خود بردارد.

برای آن که قدری هم شوخی کرده باشیم، می‌گوئیم به قول آقای مخلص همه، محسنات [کلمه ناخوانا] سیاستمداران مملکت ما همه از این است، مثلاً فلان کس دزدی نکرده، [کلمه ناخوانا] نکرده، مملکت نفروخته، به ملک کسی تعدی نکرده و تفتین نکرده و اگر خیلی عاقلانه و به طوری که معلوم نشود سهو نکرده و الخ، پس آن خدمت [کلمه ناخوانا] کرده کو؟

آیا حقیقتاً اشخاصی که می‌دانند چه [کلمه ناخوانا] و می‌توانند بکنند و فقط به ملاحظه علاقه و املاک و جاهت دروغی نمی‌[ناخوانا] و حقیقتاً و در نظر آتیه و تاریخ به چه صفتی خوانده شده و موصوف خواهند شد.

[کلمه ناخوانا] از این جسارت نکرده و به اصطلاح دعا می‌کنیم سیاستمداران را که طرف خطاب ما هستند را [متوجه] می‌سازیم که این احساسات به هیچ وجه از حب و بغض شخصی نبوده و ناله درون ریش یک نفر ایرانی پاک است [کلمه ناخوانا] وطن و مملکت خود متالم و [چون] بعضی از هموطنان خویش که به

حرف توجه دارند، درد دل می‌کند. خیر از رده [کلمه ناخوانا] نشوید و اگر ممکن است وگرچه خیلی [سخت] به نظر می‌آید، درصدد اصلاح خود [برآئید] زیرا انسان در دنیا مؤبد نمی‌ماند، ملک و خانه و پارک هم هر قدر متعدد باشد، پایدار [کلمه ناخوانا] مطابق قانون جمع و خرج دنیا بالاخره [کلمه ناخوانا] و دست به دست گشته و ثابت نخواهد ماند، این فقط نام نیک و اعمال خوب است که از انسانی باقی مانده و البته از سرای [باقی] بهتر خواهد بود. حال تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال.

از مخاطبین خود آقایان شاگردان [دبستان] پوسیده تئاتری عذر خواسته و امیدوارم خوانندگان محترم ما نیز از طولانی و پرملال بودن معترضه‌ها معذرومان دارند زیرا احساسات افسار خود را باز کرده و توجه و مال اندیشی و به اصلاح متجددین [کلمه ناخوانا] چهار اسبه می‌تازد و درد دل [ناخوانا].

حال لاقفل خوب است آقایان دبستان کهنه تئاتری که تغییر اسلوب محافظه‌کاری برای پارک و قریه و یا [کلمه ناخوانا] که ندارند و یا گاو و خر آنها ضرری و بلکه بر خلاف مفید هم خواهد بود خود را تغییر داده و چنانکه در بالا [ذکر] کردیم با استعداد فطری فوق‌العاده خود به تئاتر و ترقی آن خدمتی کنند و در [کلمه ناخوانا] شرکت جویند و یگانه خداوند دانا و پاک را شاهد [می‌گیرم] که نه با ایران جوان و امثال طریان [کلمه ناخوانا] و نه نسبت به شاگردان مدرسه [تئاتری] بعضی داریم و فقط حب ترقی [تئاتر] به نگارش این سطور هدایت کرده و بدون [کلمه ناخوانا] سراغ معروف فوق فقط علاوه می‌کنیم اگر پند گرفته و ترک محافظه‌کاری [کلمه ناخوانا] فقط به ملول شدن از سخنان ما قناعت نکنید، البته بیشتر ممنون خواهیم شد.

خامسا: از موجبات نوشتن این انتقادات تئاتری صحبت می‌کردیم و ناگهان جریان بادهای دیگری ما را از جاده ادب خارج ساخته و تا درجهٔ جسورانداز کوره در رفتیم. پنجمین علتی که ما را محرک تحریر این سطور شده همانا تغییر مطبوعه اتحاد

است و حقیقتاً لازم است به خودمان و به خوانندگان معتقد و مراقب این نامه زیبا تبریک بگوئیم و به اصطلاح از چنگال آن حروف موش خورده خلاصی حاصل کرده و من بعد همه روزه دیدگانمان به حروف روشن و خوانا و برجسته مطبوعه بوسفور روشن شده اثرات افکار بکر و آن قلم شیرین م. ک. یعنی آقای سرکشیک‌زاده آن نویسنده صمیمی و بی‌آلایش و صاحب رشادت اخلاقی را در لباس آن حروف منحنی که حزن‌آور و سبکی بود، از مد نظر نگذرانیده، بلکه جمله‌های پرمعنی و قشنگ این نویسنده بی‌تکبر و ساده در آن واحد [کلمه ناخوانا] را به وسیله حروف واضح و جدا و درشت از خاطر خود عبور خواهیم داد. آری از این به بعد خوانندگان می‌فهمند و میل می‌کنند که بفهمند که نویسنده چه نوشته و چه مقصود داشته و بالاخره درد سر زیاد ندهم همین عوض شدن حروف و خوبی آن است که روح چیز نوشتن را در این بنده ناچیز تحریک کرده و به اصطلاح سر هوسمان آورده است که سری داخل سرها کرده و خوانندگان را به ترهات خویشان مشغول سازیم.

اما به شرط اینکه باز دیگر خدای ناخواسته و اگر جسارت نشود، بدنمایی مطبوعه و یا عامل اقتصادی آقای م. ک. عزیز را که علیرغم بدخواهان، قلباً دوست داریم، و ادار به تغییر مطبوعه و توجه به مطبوعه فرزندان اورشلیم نسازد.<sup>۱</sup> حال که خوشبختانه مطبوعه عوض شده، چقدر خوب است که حروف چین‌ها که غالباً از امرار معاش علاقمند به مطبوعات هستند نیز قدری بیشتر دقت کرده و با اندکی مواظبت بیشتر از زده ساختن روح نویسنده‌ها احتراز نمایند و خوانندگان را نیز بیش از پیش از خویشان رضا سازند.

اینکه که قارئین گرام از علل و موجبات تشویق شدن ما به چیز نویسی استحضار حاصل کرده‌اند از آنها اجازه می‌خواهیم که پس از این همه روده درازی و مقدمه‌چینی به اصل مقصود پردازیم.

۱- منظور همان مطبوعه اتحاد است که مدیریت آن را کلیمیان داشتند.



نمایش‌های ایران جوان مطابق اعلان کوچکی که طبع شده و به هیچ وجه نمی‌توانست جانشین یک پرگرام تئاتر واقع شود، دارای چهار قطعه جداگانه بوده و در لیله چهارشنبه هشتم حمل<sup>۱</sup> به معرض بازی گذارده شد. این نمایش مطابق معمول خیلی دیر شروع شده و ارکستر قفقازی نیز برای آن که در مواقع لازمه با حرکات بازیگران موافقت کند و یا در ضمن آنراکت‌ها که بیش از حد لزوم طولانی و خسته‌کننده بود، تماشاچیان را مشغول سازد، مترنم بود. لیکن موزیک مزبوره فوق‌العاده یک نواخت و بنابراین کسل‌کننده بوده و قادر بر آن نبود که تماشاچیان، آن هم تماشاچی بی‌حوصله و بی‌نزاکت ما را به خود معطوف سازد و با آن که اوزان آن غالباً "شرقی و حقا" می‌بایستی بیشتر به مذاق ما موافق باشد باید عادلانه انصاف داد که به هیچ وجه نمی‌توانست با ارکستری که در تحت ریاست آقای واقیناک اداره می‌شد، مقابلی کرده و یا قابل قیاس با آن باشد.

آری موزیک واقیناک نوعی در جنس خود عالی و مرتب و موزون است که با آن که اروپایی و هنوز احساسات و گوش‌های ما به آن نزدیک نشده، همیشه جلب توجه تماشاچیان را کرده و در اثر قدرت و نیکویی‌های خود غالباً موفق به آن می‌گردد که به اخلاق نکوهیده و پروزات و حرکات نامطلوبه عده‌ای از تماشاچیان بی‌تربیت افسار زده و آنان را مقهور خود سازد.

نکته قابل توجه آن که در ضمن نمایشاتی که موزیک آن با مسیو واقیناک است به خوبی مشاهده می‌شود که هر وقت یک یا عده‌ای از بازیگران از نقطه نظر حرکات از حدود زُل خود خارج می‌شوند واقیناک از شدت عصبیت و حُبّی که نسبت به خوبی نمایشات دارد، مضطرب شده و در تحت تأثیر حرکاتی که بی‌اختیار به بدن خود داده و بالاخره در اثر مهارت و قوه انگشتان قوی خویش جهد می‌کند که از راه

خارج شده‌ها را به جاده مستقیم بیندازد و امر را مرتب نماید.  
 واقیناک یک نفر موسیقی دان محترمی است که شغل و صنعت خود را به خودی  
 خود دوست و عزیز داشته و به علاوه میل دارد که به ترقی و تجدد موسیقی ایرانی  
 خدمتی کرده باشد. آری جمعیت ایران جوان در عدم جلب واقیناک برای نمایش  
 خود ولو هر علتی داشته باشد که ما از آن بی‌خبریم، خوب نکرده و اگر برنخورد،  
 بی‌سلیقگی کرده بودند و چنانچه مشارالیه حضور داشت، البته تئاتر رونق و شکوه  
 دیگری به خود می‌گرفت و اگرچه خوب بود، ولی بهتر می‌شد.

\*\*\*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

## قطعه اولی موسوم به «جنایت عشق»

این قطعه خیلی مختصر و خلاصه بوده و منتهی در ظرف هفت، هشت دقیقه به پایان رسید. جنایت عشق حزن‌انگیز و تألیف مسیو مانولیان (Manvellian) یکی از مؤلفین و بازیگرهای ارمنی عصر حاضر ارمنستان است. نویسنده مزبور از پیروان دبستان تئاتری است که نویسندگان آن مطلب را خیلی مختصر و بیشتر با کنایات و اشارات ادا کرده و فقط به گفتن آنچه لازم و ضروری است قناعت می‌کنند و در عبارات آنها یک کلمه زاید و بی‌معنی نمی‌توان یافت. به طریقی که با افتادن یک کلمه از قطعات آنها که حتماً حاوی یک معنی و موضوع معینی است ممکن است مطالب ناقص شده و ناقص هم به نظر برسد. می‌توان گفت که این نویسندگان تنها به گفتن ضروریات قناعت نکرده و بلکه شاید تمام گفتنی‌ها را هم نمی‌گویند و خیلی از قسمت‌ها را می‌گذرانند که تماشاچی از حرکات و اشارات بازیگرها و بالاخره با زحمت دادن به قوه فکری خویش از آن عبارات محمل بیرون کشیده و حدس بزنند. البته در این قسم نمایشات بازیگران زحمت بیشتری دارند و رل‌شان مشکل‌تر است و چنان که در بالا گفته شد تماشاچی هم چندان راحت نبوده و شاید به جای استراحت دماغی و انصراف خیال باید به کله و فکر خود زحمت و ورزش داده و مطالب و قسمت‌های نامعلوم را مکشوف سازد و با قوه قسمت‌های معلوم، معامله

را حل کند و می‌توان تصدیق کرد که برای تماشاچی ایرانی که تازه وارد زندگانی تئاتری شده دیدن این گونه نمایشات چندان مناسب نیست و ممکن است از آن زده شده، خسته و رمیده شوند.

با این مقدمه می‌توان ادعا نمود که این قطعه خوب و خیلی خوب بازی شد. مجلس و بازیگرها هم خوب ساخته و متناسب پرداخته شده بودند به حدی که در تماشاچیان تأثیرات کرده و آنها را ساکت و به تماشای بازی متوجه و معطوف ساخت و احساسات رقیقه را تهییج و نوازش کرده و صاحبان آن را متأثر نمود. خلاصه قطعه مزبور مطابق آن چه که ما به زحمت از آن فهمیدیم از این قرار است:

یکی از ارباب‌های جبار و متمول و صاحب قصور عالیه کنگره‌داری که آب دریا یا شط‌های عظیم به دیواره‌های آن سیلی می‌زند و کنگره‌های آن سر به کهکشان کشیده و در قصص الف و لیله امثال آن مشاهده می‌شود، از نظر تماشاچیان می‌گذرد که همیشه چین‌های غضب و خشم بر ابروان افکنده و خدمه و کسان و اطرافیان از وی ترسان و هراسناکند و دقیقه‌ای خیال راحت ندارند و خود ارباب نیز در طول مدت عمر روز راحت ندیده و چند فرزند جوان را از دست داده است و جفت اولیه خود را نیز به قبرستان مشایعت کرده. با وجود تمامی این صدمات از غایت قساوت قلب گوئیا خم به ابرو نیاورده و اصلاً "طبیعت احساسات محبت و رقیق در خمیره او به کار نبرده است.

این ارباب زن جوانی را که خود معشوق محبوبی داشته، دیده و با داشتن سن زیاد خود و عدم رغبت آن، به قوه قهریه معشوق زن را هلاک و آن بیچاره را در اندرون قصور عالیه خود محبوس ساخته است، به این خیال که به زور تمول و بلندی دیوارهای قصر و بالاخره با قهر و غضب و شدت عمل زن را مقهور و اسیر محبت خود سازد. پس از آن که سه سال تمام به او زجر و زحمت می‌دهد، بالاخره



در اثر تفتیش دایه پیر و محتال اطلاع حاصل می‌کند که این زن با جوانی نرد محبت باخته و با او راه پیدا کرده است. علیهذا ارباب جبار به غلامان خود امر می‌دهد که در موقعی که جوان از راه دریا و به وسیله طناب عازم رسیدن به قصر است، طناب را بریده و معشوق را طعمه قهر و غضب دریا نمایند. غلامان پس از انجام دادن فرمان ارباب، با دایه محتال صحبت کرده و ضمناً ارباب هم وارد می‌شود و با آن عقاید جهنمی خود، پس از استحضار از انجام شدن امر، از انتقام خوشحال است، در این احوال زن نیز پیدا شده و از چگونگی [واقعه] اطلاع حاصل می‌نماید.

دایه، ارباب را به خیانت‌های زن متوجه ساخته و او را تحریض به هلاک‌زدن می‌نماید. لیکن ارباب هیئات گفته و از مفتونی خود سخن می‌راند و ضمناً زن وارد صحبت شده و می‌گوید حال که دانستید او کیست و من خیانت کرده‌ام من را هلاک کنید و به ارباب خطاب می‌کند من تو را هیچ وقت دوست نداشته و نخواهم داشت ولی قبل از کشتن من یک بار دیگر او را به من بده. تو مرا از دست او ربودی، من هم او را می‌پرستیدم و می‌پرستم و صورت و سیمای او هنوز در نظر من مجسم است و او را مثل ستارگانی که هرگز به آنها نخواهم رسید، دوست می‌دارم. تو مرا از آغوش محبوبم در ربودی و ایام جوانی مرا مسموم و زهرآلود نمودی، من تمام اینها را فراموش کرده و تو را عفو می‌کنم، ولی فقط او را به من بده.

ارباب بی‌پیر فاه‌قاه خندیده و می‌گوید: او را به تو بدهم؟ بگذاریم معشوقه‌اش را ببرد؟ او آن جا است، و ضمناً دریا را نشان می‌دهد، آن جا است، در آب‌هایی که با خون خود رنگین کرده، شناوری می‌کند. وقتی که بدن نجس و مردارش به کنار افتاده امر خواهم کرد که [آن را] مجدداً به دریا اندازند. جسد آماس کرده او باید به قدری به لجن و سنگهای کنار دریا بخورد تا به کلی متلاشی شود. اما تو که آرزوی مرگ می‌کنی، خیر ممکن نیست. باید زنده بمانی و هر لحظه من با زور صورت تو را بوسیده و شیر لعلگون لبهایت را که از عصاره گل‌ها شیرینتر است، خواهم مکید. به

قدری خونت را خواهم آشامید تا پژمرده شده و چون گل خشکیده لگدمال شوی و به دورت اندازم و جسد مردارت را طعمه و حوش نمایم.

زن جواب می‌دهد ای گرگ خون خوار، ای سبع درنده، من نیز انتقامم را کشیده و خواهم کشید. مدت سه سال تو مرا عذاب دادی پس گوش کن او فرزند تو، و پسر یگانه تو [بود]. تو محبوب مرا از دستم ربودی و من هم پسر تو را از تو گرفتم. تو ایام جوانی مرا با نفس منحوس خود مسموم نمودی. تو مرا مجبور نمودی که صورت منفور را که از آن گریزان بودم نوازش کنم. چه بسا اوقات که لبهای نفرت‌آمیز را به لبهای من متصل می‌کردی، اما من با کمال سکوت و بردباری برای چنین موقع تحمل کرده، حالیه انتقامم را کشیدم و خیالم راحت شد. حال مرا بکش. حال دیگر موقع گذشته، دیگر بی‌فایده است. تو رنگ فرزند را نخواهی دید. او در آبهایی که با خون خود رنگین ساخته مشغول شناوری است. سرسنگهای تیز مثل نیزه و خنجر به کمر و پهلوهایش فرو می‌رود. می‌دانی که فقط قاتل و جلاد او تو هستی. جسد آماس کرده‌اش دائما<sup>۱</sup> به دیوارهای قصر باشکوه تو خورده و لاینقطع تو را لعن و نفرین می‌کند.

ای فرزندکش در خواب و در بیداری او تو را تعاقب و تهدید می‌کند. دائما<sup>۱</sup> این عبارت را خواهی شنید، فرزندکش. فرزندکش.

این آهنگ در قبر نیز تو را راحت نخواهد گذاشت. ای دیو صفت و پلنگ طبیعت، حالا مرا بکش.

در این اثنا دایه چنین می‌گوید: «یکی بود یکی نبود، شاهزاده‌ای بود که تمام زندگانی او مثل یک شب تیره و تاریک بود و در تمام عمرش فقط یک مرتبه تبسم کرده بود. او اولاد و فرزندان متعدد داشت. همه مردند و فقط یکی باقی ماند که او را هم به دریا انداخت. او فقط یک زنی را دوست داشت که سینه او را به خنجر درید.» در این بین ارباب یا شاهزاده از شدت حرص و غضب سینه محبوب را با خنجر

شکافته و خود نیز افتاده و می‌رود. و پرده می‌افتد.

به طوری که محققاً<sup>۱</sup> عده‌ای از خوانندگان از خواندن این سطور و تصور و مجسم ساختن منظره آن مرتعش شده‌اند، به طریق اولی حدس خواهند زد که ملاحظه بازی آن، آن هم به توسط بازیگران ماهری مانند طریان که ارباب شده و مادام طریان که رل زن را بازی می‌کند و بالاخره همان پیر زال محتال پریچهر و پریزاد<sup>۱</sup> که این جا دایه شده است، تا چه درجه تأثیرکننده خواهد بود.

پرده و منظره گرچه خیلی خشن و عصبانی‌کننده است و ممکن است پاره احساسات انتقام‌آمیز عشقی را تهییج کرده و برای اشخاص ضعیف النفس و عصبانی، مضر و خطرناک باشد، لیکن از طرف دیگر درس عبرتی است برای آنان که خیال دارند عشق و محبت را به وسیله خون‌خواری و قلچماقی با زور و تهدید و یا با پول و تمول اسیر کنند و به عواقب و خیمه این گونه شهوت‌پرستی‌ها و معاشقات بی‌تناسب پی نبرده‌اند.

آری هر کاری و غالب کارها را فقط با زور نمی‌توان انجام داد، علم لازم دارد. از راه کار درآمدن و چاره‌اندیشی نمودن و در خیلی موارد نرمی و گرمی و ملایمت و عطفوت کار انجام می‌دهد و کار را به جای مشکل نمی‌رساند.

چه در طاس لغزنده افتاده مور رهاننده را چاره باید نه زور

باید در اینجا علاوه کنیم همانطوری که [منظور] نویسنده ارمنی است منظره‌ای را هم که در ضمن آن جنایت عشق مجسم ساخته، با اخلاق و آداب و احساسات فرزندان کوهستانهای سخت و پرورش هوای سرد ارمنستان و گرجستان متناسب است، تشریح کرده و با احوال روحیه ایرانی تبیین کلی دارد و در عین حال مرتبه [کلمه ناخوانا] کسی، متولیان را نمی‌توان تقدیر نکرد.

۱- اثر رضا کمال، که چند ماه قبل از آن در تهران برای نخستین بار به روی صحنه رفته و منتقد مزبور، نقدی بسیار عالی درباره آن نوشت.

## سندی دیگر درباره این نمایش

تئاتر جعفرخان از فرنگ آمده یک‌بار دیگر در آبان (عقرب) همان سال - ۱۳۰۱ - در تهران اجرا شد. این‌بار نیز زوج هنری «تریان» به همراه «آکترها و آکتريس‌های معروف» هنرمندان و بازیگران این اجرا بودند. اجرای دوم جعفرخان از فرنگ آمده که به منفعت قرائت‌خانه فردوسی - وابسته به هیات ترقی‌خواهان زرتشتی - انجام شد، با استقبال مواجه نشد و حتی اعلانهای آن نیز در جراید مهم به چاپ نرسید و به همین دلیل تاکنون گزارشی از چگونگی این اجرا پیدا نشده است.

## نمایش عالی

### معارف‌خواهان را بشارت

عشق و وطن و - جعفرخان از فرنگ آمده

که یکی از بهترین و با شکوه‌ترین نمایشی است که تاکنون کمتر نظیر آن دیده شده است به توسط آکتريس معروف خانم «تریان» و آکتر معروف مسیو «تریان» و جمعی از آکترها و آکتريس‌های معروف در شب ۳ ربیع‌الاول [اول عقرب ۱۳۰۱] در سالن گراند هتل به منفعت قرائت‌خانه عمومی که توسط هیات ترقی‌خواهان زرتشتی عنقریب دایر خواهد شد، داده می‌شود. معارف‌خواهان را به تماشای این نمایش با شکوه و معاونت معارف دعوت می‌کنیم.

ترقی‌خواهان زرتشتی

## محل فروش بلیط

مغازه پارسی، دواخانه جاوید، سبزه میدان اداره کورس لمیتد، بازار تیمچه حاجب‌الدوله، شرکت پارسیان، ناصریه شعبه کمپانی یگانگی



[اقتصاد ایران] امیدواریم که علاقمندان به معارف بیش از پیش در توسعه علوم و فنون کوشیده و مخصوصاً برای بیدار کردن ملت بدبخت ایران از تأسیس قرائت‌خانه‌های عمومی مضایقه نکنند و انتظار داریم که ملت اصیل زرتشت و مخصوصاً هیات آزادی‌خواه به انجام خیال خود موفق شده قرائت‌خانه عمومی را که در فوق ذکر کرده‌اند، تأسیس نمایند.<sup>(۱)</sup>

## جعفرخان از فرنگ آمده

این قطعه تئاتری اخلاقی بوده و از محسنات آن اینکه با وضعیات اخلاقی عصر حاضر ما کاملاً ارتباط داشته و متناسب است. این قطعه خیلی ساده و قشنگ بوده و دارای اشخاص متعدده و موضوعات خیلی طولانی نیست که انسان در آن سردرگم شده و پس از خواندن هر چند صفحه مجبور به مراجعه به فهرست اولیه و به یاد آوردن زُل اشخاص گردد.

به طور خلاصه می‌توانید فرض کنید که یکی از متوسطین از اعیان تهران فرزند خود را قبل از آنکه زبان مملکتی خود را آموخته باشد، برای تحصیل به فرنگ فرستاده و مشارالیه پس از یک اقامت طولانی ده دوازده ساله ممتد و بالانقطاع تحصیلات خود را لااقل به خیال خود، تمام کرده و به وطن مألوف مراجعت می‌نماید تا مملکت را از معلومات و ثمره تحصیلات خویشان بهره‌مند به اصطلاح رنگ جهل را از روی آب و خاک و مرز و بوم بزاید. به علاوه خانواده و بیشتر دوستان را از دیدن خویشان محظوظ سازد. آری [کلمه ناخوانا] و متعجب با یک دنیا اشتیاق و با یک [کلمه ناخوانا] لطیفی انتظار ورود فرزند دلبد را [می‌کشند] بالاخره نوکر پیر قدیمی برحسب [امر] مادر به استقبال پسر رفته و ناگهان فرزند عزیز با همراهی سگ توله از خود دور نکردنی وارد می‌شود. مادر پس از فراهم کردن مقدمات رفع خستگی قبل از همه چیز و پس از حاضر ساختن و خوراندن قدری

کاهو و خنکی برای آن که خدای نخواستہ جگر پسرش لک نزند، تریبیت زن [گرفتن] او را فراهم می‌سازد و دختر برادر [ناخوانا] را به خانه دعوت کرده تا به طریقی از نظر فرزند بگذارند و بدون فکر و بدون دقیقه‌ای تاخیر موجبات زناشویی فراهم گردد. ضمناً دایی پسر ورود کرده و با خواهرزاده تازه وارد شده خویش سخن می‌گوید و پس از تأیید خیال زن دادن به فکر تهیه شغلی در یکی از ادارات دولتی افتاده و خواهرزاده را راهنمایی می‌نماید. بالاخره مادر مهربان از روی کمال شفقت و به خیال خود در خیر فرزندش و دایی نیز در خیر خواهرزاده ولی از روی تحکم و بزرگی به قدری او را زحمت داده و اذیت می‌کنند و پسر به عقیده خود به اندازه‌ای ناملایمات می‌بیند که عصبانی شده و مصمم می‌شود که سگ توله عزیز از خود دور نکردنی را در بغل محبت گرفته و مادر مهربان را با یگانه آرزوی (زن دادن پسر) که قبل از مرگ خود داشت و نامزد انتظار کشیده و بالاخره مملکت و وطن و آب و خاک عزیز را ترک گفته و عازم همان دیاری گردد که در آنجا می‌توان آزاد خیال کرد و آزاد راه رفت و آزاد گفت و آزاد شنید و بالاخره آزاد کار کرد و زندگی نمود و آزاد پوشید و خوابید و خلاصه کنم و در دستران ندهم آزاد مریض شد و آزاد مرد. برده می‌افتد.

اینک پس از آن که بعضی از قطعات قابل توجه این تئاتر را انتقاد کرده و در اطراف آن توضیحات دادیم البته از نویسندہ و بازیگران آن نیز صحبت خواهیم کرد. این قطعه تئاتری کاملاً اخلاق و احوال روحیه احساسات طبقه متوسط تهران و به اصطلاح نوکرمآب را تشریح می‌نماید. مخصوصاً "زنهای این طبقه که برای صنف خود، مثل هر طبقه دیگر، دارای عقاید مذهبی و سلیقه‌های معینی می‌باشند. آرزوی مهمه این مادرها آن است که اگر زیارت بیت‌الله الحرام مقدور نشود لااقل مشاهده متبرکه عتبات عالیات را زیارت کرده و بالاخره با تکمیل آستان بوسی حضرت ثامن الائمه علیه السلام پسر خود را زن داده و بعد بمیرند. بدیهی است این درجه

علاقمندی آنها برای به جا آوردن تکالیف مذهبی و صمیمیت آنها در دوستداری مذهب آباء و اجدادی قابل تقدیس می‌باشد.

و بالاخره این طبقه چنین تصور می‌کنند که برای همین منظور یعنی زن دادن اولاد خود به دنیا آمده و در دوره زندگی بشری امری را مهمتر از آن نمی‌دانند و ضمناً "ابدا" در فکر آن نیستند که زندگی کردن ولو خیلی ساده و از روی قناعت باشد و سپس تربیت اولاد خرج دارد و به دست آوردن پول هم با وضعیت اقتصادی حاضره کار آسانی نیست علیهذا فلسفه رزاق دیگری است و برای انجام امر چندان کافی نبوده و بلکه باید با توکل زانوی اشتر را بست و بهتر بخواهید قبل از دزدیدن منار باید در فکر کردن چاه بود. از این گذشته این طبقه از مادرها و شاید تمام مادرهای ایرانی با مستثنیاتی که در حکم النادر کالمعدوم است. [ناخوانا] تناسب اخلاقی و هزاران اشکال را که برای دو نفر شریک زندگانی فراهم است، ضرور ندانسته و تصور [می‌کنند فرزند] باید و مجبور است که تابع احساسات مادر شده و با [کلمه ناخوانا] عقیده مادر جفت آتیه خود را دوست بدارد و قلباً عزیز شمارد و [کلمه ناخوانا] به خوبی با او به سر برد و تفرقه و نزاعی هم پیش نیاید. والا فرزند [از سوی مادر] با کمال مهری که به او دارند، عاق [می‌شود].

[کلمه ناخوانا] بایست نادیده و ناشناخته زناشویی [کلمه ناخوانا] برای اطاعت کورکورانه از مادر [کلمه ناخوانا] را مبتلا و گرفتار بود. آنها [کلمه ناخوانا] فکر ایامی را نکرده‌اند که [کلمه ناخوانا] و بهتر بخواهید یگانه محل [کلمه ناخوانا] و نون‌دونی طبقات متوسطه اعلان [کلمه ناخوانا] عمومی را داده و حضرت وزارت [کلمه ناخوانا] به نام اصلاحات و به دست کمیسیونها [کلمه ناخوانا] شخصی و حزبی را مجرا ساخته و [برای] خیالات آتیه خود زمینه حاضر می‌کند و علف‌های هرز راه جاه‌طلبی [کلمه ناخوانا] را جاروب و پاک می‌کنند. بدون [کلمه ناخوانا] هیچ‌گونه اصول و پرنسیب هر کس کارش منافی میل و منظورات ارباب است باسواد و

بی سواد، با تقصیر و بی تقصیر، با سابقه و بی سابقه و با منطبق کردن با اصل منحوس مسموعات اسمش از دفتر نان خورها زده شده و خارج می شود و دیگر حق تنفس و حق حیات هم از آن بیچاره سلب می شود. باز به نام اصلاحات [کلمه ناخوانا] قوه چماق قانونی نوکرهای قوام‌الملک و [کلمه ناخوانا] و بزازهای بازار به جایش مستقر و منصوب می شود.

آری از احساسات مادر بی سواد و بی فرهنگ [و تربیت ندیده و بنابراین بی تقصیر حرف می زدیم. این نوع مادر فکر روزهای [کلمه ناخوانا] فرزند دل‌بند و جگرگوشه عزیز [خود را] نکرده و بی مناسبت و با مناسبت و بدون [دلیل] فقط میل دارد بچه اش را زن بدهد و به سرعت دارای نوه ها شود و بچه خورد و بزرگ دور مادر بزرگ جیر و ویر کنند. او [کلمه ناخوانا] صدای جیر و ویر را دوست دارد و [همان طور که] گفته شد چندان هم مقصر نیست زیرا آدم بی سواد و بی فکر چگونه می خواهد مآل اندیش بشود. او با همان احساسات و فقط برای آن که صدای بچه ها به گوشش خوب انعکاس پیدا می کند، ریش فرزند را گیر داده و گاهی و بلکه غالباً یک عمر فرزند دل‌بند را به واسطه یک زناشویی غیرمتناسب بدبخت و باز هم بدبخت و سیه روز می سازد.

مادر مهربان به واسطه شدت مهری که به فرزند دارد در حدود وسع فهم و معلومات خود ساعی است که تمام راحتی های لازمه ممکنه را برای این مسافر دوازده سال فرنگ مانده، فراهم نماید که مبدا از نامناسب بودن اوضاع خانوادگی و ترتیب غذا و خواب و لباس فرزند عزیزش دل نگران و یا خدای نخواستہ ناخوش شود و بالاخره و از همه مهمتر، مبدا از گرفتن دختر برادری که غایبانه برای او در نظر گرفته شده، صرف نظر کند.

آه مادر مهربان این احساسات لطیف تو گرچه غالب آنها مطابق محیط دماغی فرزندان و از روی قضاوتی که می کند ممکن است نامطبوع و تنفرآمیز به نظر آید و



شاید اگر جوانی و بی‌تجربگی و متانتش کم باشد، حس تنفر خود را هم بی‌ادبانه، آری بی‌ادبانه، آشکار سازد، اما با وجود این احوال چقدر قابل تقدیس است.

هیچ یک از علائقی که دو نفر بشر را به یکدیگر نزدیک می‌سازد از مهر مادری مقدس‌تر و عزیزتر و بالاخره صمیمی‌تر و پردوام‌تر نبوده و نیست. ای جوانانی که هنوز دست غدار طبیعت سرهای شما را از دامان محبت مادرهاتان خارج نکرده، قدر مادر را بدانید و این پند را از آنهایی که مادر خود را از دست داده‌اند به گوش هوش بشنوید. ولی متأسفانه این فقط پس از مردن مادر است که فرزند حق ناشناس قدر نیکویی‌ها محبت‌ها و ملامت‌ها و شب بیداری‌ها و انتظارهای او را دانسته و کف افسوس به هم می‌ساید که چرا قدر مادر را در موقع حیات او ندانسته و شاید در پاره‌ای موارد هم دل او را آزرده است.

بلی قانون طبیعت این طور است و این طور انسان یا فرزندان را ساخته‌اند و چنان چه با این سطور بخواهیم به جوانان بی‌تجربه حالی کنیم که قدر مادر را حتماً همان طوری که پس از مرگ او حس خواهند کرد، در زمان حیات بدانند، مثل آن است که منکر تجربه و وجود و لزوم تجربه شده باشیم و این خود مخالف ناموس طبیعت و اجتماع است.

مادر مهربان برای فرزند و مسافر عزیز فرنگی مآب پیراهن خواب دوخته و تختخواب تهیه کرده و کارد و چنگال حاضر ساخته، معدالک تهیه کردن خنکی و ادویه هم که مانع لک زدن جگر فرزندان است از نظر دور نداشته است و در این بین پسر همان پدر و مادر تهرانی و سنگلجی به محض رسیدن درب منزل پدری به جای آن که بدون تکلف و با کمال اشتیاق وارد شود، کارت اسم خود را به نوکر داده و از او می‌پرسد آیا خانم آزاد است؟ و بالاخره با سگ خود که هدیه یکی از خانم‌های همسفر کشتی است و به اقرار خودش بیش از پنجاه تومان کرایه راه‌آهن و کشتی و گمرک آن را داده به اطاق مادر ورود می‌کند. همان اطاقی که شاید مادر متعصب همه

روزه در آن فریضه به جای می‌آورد. پس از شنیدن شکایات ملایم و لطیف مادر یا قره نوکر پیر و جسور قدیمی، تمام جو و هوا را از جهالت مسموم و مملو از میکروب ضاره تشخیص داده و محیط و افراد آن را فاسد و غیرقابل اصلاح می‌خواند.

ولی مادر در مقابل، دل مهربانش تپ تپ می‌کند که مبادا پسرش آزرده شود و باطنا از بی‌تربیتی خود شرم‌منده بوده و تمام فکرش آن است که مبادا بچه‌اش در عرض راه سرما خورده باشد و از اینکه در راه جوراب و شال گردن کلفت داشته، سؤال می‌نماید و از اینکه در جزء اسباب سفر خاکه شیر و گل گاو زبان نبوده، با آن که حالا پسرش سالم رسیده، هنوز هراسناک است.

گوینده بی‌تکلف و سعدی عصر حاضر ایرج میرزا جلال الممالک چه خوش گفته:

پستان به دهن گرفتن آموخت	گویند مرا چو زاد مادر
بیدار نشست و خفتن آموخت	شبه بر گاهواره من
پس شیوه راه رفتن آموخت	دستم بگرفت و پا به پا برد
تا هستم و هست دارمش دوست	پس هستی من زهستی اوست

چون برحسب تصادف به اسم شاهزاده جلال الممالک برخورداریم چه ضرر دارد چند سطری از این گوینده بی‌نظیر صحبت کرده باشیم.<sup>۱</sup>

۱- ایرج میرزا جلال الممالک پسر غلام حسین میرزا صدرا الشعرا، پسر ملک ایرج میرزا انصاف، پسر فتحعلی شاه قاجار، در اوایل رمضان سال ۱۲۹۱ قمری در تبریز به دنیا آمد، پدر و جد او هر دو شعرای متوسطی بودند و ایرج طبع شعر را از آنها به ارث برد ولیکن در این فن بر آنها و صدها شاعر زمان خود برتری یافت. او که فردوسی عصر خود نامیده می‌شود، آخرین سالهای زندگی را با فقر و پریشانی گذراند و در نهایت در ۲۸ شعبان ۱۳۴۴ قمری برابر ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ در اثر سکنه قلبی درگذشت و در مقبره ظهیرالدوله تهران به خاک سپرده شد. ر.ک. آرزین پور، همان، صص ۳۸۴

حقیقتاً می‌توان گفت که شاهزاده از نقطه نظر ادبی در جنس خود بی‌عدیل و نظیر است و از فرزندان بزرگ و عالیقدر ایران ادبی محسوب خواهد گردید. این که می‌گوئیم که خواهد گردید برای آن است که کمتر دیده شده است که اولاد عصر پی به اهمیت و عظمت معاصرین خود ببرند و این فقط پس از مرگ آنها است که معروف و مشهور شده و از محسنات او سخن خواهند گفت. آری ربه‌النوع (ع) های ادبیات و به اصطلاح «موزها» در ساختمان کنه ادبی شاهزاده خیلی مایه به کار برده و زحمت کشیده‌اند. زیرا از اثر افکارش اشعار آبداری ظاهر می‌شود که از حیث معنی غالباً عالی و از نقطه نظر روانی و طبیعی بودن و دلنشین بودن و در قلب جای گرفتن بدون مبالغه و اغراق حائز مقامات درجه اول بوده و می‌توان گفت دست کسی به دامانش نمی‌رسد. خوب که در دور شاهوار و معانی بکری که از زیر قلم شاعر معروف ما می‌گذرد، دقت کنید. البته تصدیق خواهید کرد که برای بیان مقصودی که در نظر است کلمات و عبارات آن هم چه کلمات زیبا و قشنگی، آری کلمات و عبارات و لغات به مثابه موم و مرجم در کف او قرار داشته و در تحت تعلیمات اراده قوی طبع قهار و آبدارش حرکت می‌کنند.

موضوع سهل و ممتنع با تمام معنی کلمه در اشعار ایرج میرزا صدق می‌کند. آری نویسندگان نثر نمی‌توانند در طرز خود به آن آسانی و روانی که شاهزاده شعر می‌سازد چیز بنویسند. کاش این نعمت خداداد و دریای بی‌پایان خشک‌نشدنی یعنی طبع شاهزاده جلال الممالک برای بزرگ و بزرگتر کردن ادبیات عصر حاضر ما به کار رفته و بر افتخارات نیاکان ما می‌افزود. اما متأسفانه این شاهزاده و شاعر بهتر ما نسبتاً شعر کم می‌سازد و وقتی هم ساخت تمامش دنبال موضوعات دیگری است. او بیشتر به هزلیات و هجویات می‌پردازد تا مطالبات عالی اخلاقی و علمی و تاریخی. اگر به جای عارف‌نامه سراغ موضوع قشنگ و عالی رفته بود، ضرری داشت

که بالاخره برای رعایت نزاکت و اخلاق نتوان اشعار آن را طبع و مثل یکی از دلایل عظمت ایرانی در مقابل اروپا و دنیا به معرض نمایش شعرا و ادبا گذاشت.

آری اشعار شما [خطاب به ایرج میرزا] از بس زیبا و دلفریب و دوست‌داشتنی است، با آن که در موضوعات خوب نیست، تمامی مردم و آنهایی که ذوق داشته و یا ندارند همه دنبال آن دویده و درصدد استنساخ و بهره‌مند شدن از آن بر می‌آیند و از دست یکدیگر می‌ربایند. ما نمی‌توانیم این همه شوق و حرارت را فقط به بوالهوس بودن نوع ایرانی منسوب سازیم زیرا بوده و هستند گویندگان دیگری هم [که] فقط به گفتن هزلیات می‌پردازند. پس چرا ما ایرانی‌های بوالهوس با این درجه از عجله و شتاب دنبال آنها و گفته آنها نمی‌دویم، نه اینها تمام دلیل عظمت بیانات شاهزاده است و می‌توان گفت شهزاده جلال الممالک هیچ وقت نخواهد مرد و جزو مخلدین خواهد بود.

حال که محیط طوری است که از این شاهزاده تشویق نکرده و او را با وسایل لازم برای گفتن خیالات عالی و خوب وادار نمی‌سازد، چقدر خوب بود که لااقل اقدام می‌نمودیم که گفته‌های سابق این فرزند بزرگ ایران و آنچه از این به بعد به رشته نظم درخواهد آورد، ولو در هر موضوع باشد، کاملاً محفوظ شده و برای اخلاف بماند و برای آن که بی‌انصافی نکرده و حق را ادا کرده باشیم علاوه می‌کنیم که در ضمن همین عارف‌نامه اخیر خیلی معانی بکر و مطالب عالیہ نیز گنجانده شده و به پاره‌ای از معایب ابنای زمان پرداخته شده است.<sup>۱</sup> از صحبت شاهزاده می‌گذریم و

۱- در تابستان سال ۱۳۳۹ قمری اندکی پس از قیام کلنل پسیان (تابستان سال ۱۳۰۰) که ایرج میرزا در مشهد بود، ابوالقاسم عارف، شاعر نامدار، سفری به آنجا کرد و در باغ خونی مهمان کلنل پسیان فرمانروای خراسان شد. ایرج که دل خوشی از عارف نداشت، مثنوی عارف‌نامه را سرود و هنگامی که نسخه‌های آن به تهران رسید و منتشر شد، دست به دست گشت و ولوله‌ای در شهر افکند. دوستان و معتقدان عارف سخت برآشفند؛ کسانی ایرج را هجو کردند و در جراید مهم به او

رشته پاره شده تئاتر خودمان را امتداد می‌دهیم. جعفرخان که نام این مسافر تازه وارد ده سال فرنگ مانده است، چند نمره از جراید تهران را که روی میز منزلشان گذاشته شده، مطالعه کرده و از اینکه پایتخت و وطن مألوفش صاحب مطبوعات ورق بزرگ است، خرسند می‌شود، ولی به خوبی نمی‌تواند ملاحظه کند که قسمت اعظم آن وقف درج تمجیدات راجع به خود و یا تعریف و تحسین از یکدیگر است و برای مثل به محض طبع شدن هر ورق پاره‌ای که اساس آن معلوم نبوده و شاید یک بی‌سواد بی‌کار که مزدور فلان متنفذ یا بهمان خارجی است، می‌نویسد. فوری همه و بدون مطالعه در تحت عنوان ستارگان درخشان، طلوع آن جریده ملی را تبریک گفته و موفقیت کارکنان و مخصوصاً مدیر روشن ضمیر آن را در انجام خدمات نوعی خواستار می‌شوند. آن جریده یا ورق پاره نیز فوراً در شماره دوم، اگر طبع شود، از هم قلمان عالی مقام تشکر کرده و از حسن ظن رفقا که بی‌مورد ابراز شده با قلم شکسته اظهار امتنان می‌نماید. سپس هم پس از درج بعضی مدافعه‌نامه‌های شخصی و یا اطلاعات به احوال مامورینی که اظهار عقیده در آن به شماره‌های آتیه

---

بدگفتند و بد نوشتند و شعرا اشعاری به روال عارفانه و در جوابگویی به آن سرودند و انتشار دادند. (آرین‌پور، از صبا تا نیما، ص ۳۹۱).

عارف‌نامه مشتمل بر پانصد و پانزده بیت است. در این مثنوی ایرج نخست از عارف، دوست قدیمی تهرانش گله می‌کند که چرا در خانه او منزل نکرده و بعد سر به سر او می‌گذارد و نیش‌های بسیار تندی می‌زند و رکیکترین کلمات را بر زبان می‌آورد. با این همه مثنوی عارف‌نامه سر تا پا شعر است و قسمت‌های جدی بسیار زیبایی درباره زن و حجاب عقد و نکاح چشم بسته، ستمکاری مالکان و اربابان، تهیدستی و بیچارگی دهقانان، وصف کنل محمد تقی‌خان و جوانان زاندرمری و گوشه‌ها و گریزهایی به بی‌وفایی دنیا و حيله‌سازی «سیاست پیشه مردم» و کشور و امثال آنها دارد که اگر با آن هزلیات آمیخته نبود، ارزش منظومه را به حد زیادی بالا می‌برد. (آرین‌پور، از صبا تا نیما، ص ۳۹۹).

محول می‌شود، بقیه ستون‌ها مصروف طبع اخبار رویتر، بی‌سیم مسکو و یا تلگرافات مضحک تلگرافچی‌های ایرانی است که در جراید مکرر و باز هم مکرر [چاپ] می‌شود و ذکر این بیت در این جای بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد.

دلیر جانان من برد دل و جان من      برد دل و جان من دلیر جانان من

و بالاخره پس از چند روز ملاحظه می‌کنید که همان جراید با همان خوش استقبالی، طوری بد بدرقه درمی‌آیند که قابل تصور نیست و آن وقت متصل عبارات رکیک و فحش است که به سمت یکدیگر پرتاب می‌کنند. متدرجا<sup>۱</sup> بعضی جراید متین و خوب را هم و ادار می‌نمایند که برای مدافعه بالاخره به همان اسلحه‌ها دست ببرند. ما این اصول را پسندیده نمی‌دانیم. پس این ناموس ادبی دروغین که همه از آن صحبت می‌کنند چیست و کجا است؟ آیا در ایران موضوع دارد؟

ای کاش به همان رد و بدل فحش بین اثنین قناعت می‌شد. متأسفانه می‌بینیم یافت می‌شوند اشخاصی که اسم خود را جریده‌نگار و بنابراین هادی ملت و افکار عامه گذاشته و برای کسب شهرت و جلب نفع از...<sup>۱</sup> در چاه زمزم باکی نداشته و ستونهای ورق پاره خود را که دشمنان جزو اسناد عدم رشد سیاسی ایران قرار خواهند داد، از تهراتی مملو می‌سازند که بالاخره کلنی اروپایی تهران اگر تردید داشت با اسناد مطبوع قطع حاصل کنند که در بین قوم نیمه وحشی و یا وحشی زندگی می‌کنند و خیالات یکی دو از سفارت‌خانه‌ها را که تصمیم به ترک قطعی ایران کرده بودند، و سرکار آمدن بعضی‌ها عقب انداخته بود، تأیید می‌نماید.<sup>۲</sup>

آیا حرکات و تظاهرات شرم‌آور بعضی ملانماها که صورتاً<sup>۳</sup> برای خدمت به اسلام و حقیقتاً<sup>۴</sup> با تحریک خارجیان و یا در اثر نفع‌پرستی و جهالت و یا عدو تزلزل

۱- در اصل نقطه چین.

۲- اشاره به واقعه تعطیلی برخی از سفارت‌خانه‌های دول اروپایی در تهران نظیر دانمارک، اتریش، سوئد و اسپانیا در اوایل سال ۱۳۰۱ است.

شهریه‌های گزاف است و بالتیجه کمک به ضعف و مردن یک مملکت اسلامی می‌کند، کافی نیست که ما به عنوان جریده‌نگاری زیر بال آنها را گرفته و آنها را برای از میان بردن یک مملکت اسلامی کمک کنیم؟

امیدواریم آنان که حقیقتاً علاقمندی به مملکت و صیانت اسلام دارند از هوجی‌ها ترسیده و با تهور و فداکاری بدون لطمه وارد ساختن به آزادی، از طبع و منتشر شدن این گونه جراید جلوگیری کنند.

خلاصه آن که آقای جعفرخان شما تازه از فرنگ آمده‌اید و با این بیانات مختصر نمی‌توان چگونگی مطبوعات تهران را به شما حالی کرد، انشاءالله پس از اقامت طولانی و تحصیل تجربیات به کم و کیف آن آشنا خواهید شد.

در این بین که جعفرخان با مادر حرف زده و از اینکه چرا نوکر پیر برخلاف قوانین حفظ‌الصحه بیش از هفتاد سال زنده مانده و هنوز نمرده، متأسف است، دایی وارد می‌شود و مکالمات بین دایی کهنه‌پرست که دوستدار عقاید پوسیده و لجوج است و خواهرزاده مفرنگ تماشایی و حظ بردنی است.

از جمله جعفرخان در مقابل اعتراض دایی نسبت به برداشتن کلاه چنین می‌گوید: «این به ملاحظه حفظ‌الصحه است که سرم باد خورده و موهای آن زود نریزد.»

و چنین جواب می‌شنود: «همشیره زاده من، آن دکتر غلط کرده که این را یاد تو داده، در مملکت ما اگر کلاه سر انسان نباشد، کلاه سرش می‌گذارند. ما ایرانی‌ها باید کلاهمان را دو دستی نگاه بداریم زیرا تنها چیزی که برایمان باقی مانده [همین است.]»

و نیز در آن موقع که خان دایی خواهرزاده را دعوت به دور انداختن یقه و کروات می‌نماید چنین جواب می‌شنود: «چطور؟ چطور؟ این کروات و یقه است، این تمدن است، چگونه آن را به دور افکنم؟»

و در موقع دیگر که |مادر| با احساسات محبت‌آمیز فنجان شوکلایی<sup>۱</sup> برای پسر فرنگی مآب درست کرده خان دایی متغیرا<sup>۲</sup> به خواهر خود پرخاش کرده و می‌گوید: «آنجا کم ضایعش کرده‌اند که تو می‌خواهی ترش بکنی. اگر از اول جلوش را رها کنیم چه بلاها که سر دختره نخواهد آورد. ممکن است او را وادار کند که روی تخنخواب خوابیده و دندان را مسواک کند و سر میز غذا بخورد و بالاخره آروق هم نرند.»

متدرجا<sup>۳</sup> خواهی نخواهی فکل و کروات در جعفرخان و لباس‌های تنگ و چسبان او به طلسم و نظر قربانی، به سرداری‌های گشاد مرحوم ابوی تبدیل می‌یابد. قسمت مکالمه بین دایی و خواهرزاده مربوط به طریقه تهیه شغل دولتی برای جعفرخان قابل توجه مخصوص است. زیرا جوان اروپا تحصیل کرده و زحمت کشیده و خون دل خورده مطابق خیالاتی که در سر دارد و ذهنی او شده، قطع دارد که دادن امتحان و ارائه دیپلم و تصدیق‌نامه و به خوبی از عهده جواب سئوالات برآمدن راه و جاده حرکت به سمت ادارات دولتی را کوبیده و درب وزارت‌خانه‌ها را با دو لنگه به روی او باز می‌کند.

«واقعاً چه خیال خامی و چه قصر قشنگی که در اسپانیول ساخته‌اید. آقای جعفرخان شما سوراخ دعا را گم کرده و خیلی از مرحله پرت هستید. دیپلم و تصدیق‌نامه و یا داشتن معلومات گذشته از اینکه در ایران انسان را به جایی هدایت نمی‌کند، در اثر عزت نفس که در اشخاص ایجاد می‌نماید، موجبات تیره‌روزرگاری و بدبختی آنان را فراهم می‌سازد. فقط یک نفر را دیدم که برای عوام‌فریبی اعلان کرد که اشخاص صاحب دیپلم را به خدمت می‌پذیریم و از آنهایی که با دیپلم‌های خود به مشارالیه مراجعه کردند، باید سؤال کرد چه جواب شنیدند و چگونه پذیرایی شدند و بالاخره چقدر خوشوقت می‌شدیم که صورت اسامی یا اسم آنهایی که بر طبق آن اعلان پذیرفته شدند در جراید ملاحظه و یا در افواه بشنویم، آیا حقیقتاً یک نفر



صاحب دیپلم و تصدیق‌نامه در تهران نبود؟ و یا هیچ کدام لیاقت نداشتند.

خیر آقای جعفرخان بی‌جهت وقت خودتان را تلف نکنید. به طوری که دایمی کهنه‌کار و آموخته شما راهنمایی می‌نماید، باید از راه‌کار درآمد، آری:

- ۱- واسطه ۲- تملق و چابلوسی ۳- رشوه‌های نقدی و جنسی ۴- انعام دادن به
- پیشخدمت‌های مخصوص ۵- بستگی به فلان وکیل و بهمان جریده‌نگار ۶- وصلت
- کردن با مقامات عالی‌ه صلاحیت‌دار ۷- اصرار ۸- ابرام ۹- سماجت ۱۰- سنگ
- پارویی ۱۱- کرگدن جلدی ۱۲- روبه صفتی ۱۳- خوشبخت بودن و اولاد
- حجۀ‌الاسلام متولد شدن ۱۴- مهمانی دادن ۱۵- وسایل تحبیب فراهم کردن ۱۶-
- تهدید و تطمیع ۱۷- تهمت زدن ۱۸- فحاشی ۱۹- مقالات آبدار نوشتن و اظهار
- عقیده را به شماره‌های آتی محول کردن ۲۰- [اگر] توصیه کتبی و زیر مختار نشود،
- لااقل توصیه‌های شفاهی مستشارها و نواب و مترجمین سفارت‌خانه‌ها را به دست
- آوردن اعم از همسایگان شمالی یا جنوبی و غیر آن ۲۱- مسخرگی و مطربی در
- مجالس خصوصی و محافل انس بعضی وزراء ۲۲- درست کردن زیرزمین تاریک و
- نشان دادن استخوان سر مرده و آدم کردن اولیای امور ۲۳- شعر ساختن و در صورتی
- که سواد و طبع نباشد شعر دزدیدن و به اسم خود چاپ کردن ۲۴- عضو کلوب شدن
- و بیلارد بازی کردن ۲۵- عضویت کمیته‌ها از همه قبیل ۲۶- در اتفاق مهاجرین<sup>۱</sup>
- مسافرت کردن ۲۷- حاشیه‌نشینی مجالس روحانیون سیاستمدار ۲۸- صبح‌های
- خیلی زود در محاضر درس حاضر شدن و در کنجی قنبرک کردن و گاهی تصدیق
- کردن ۲۹- کاغذ مکرر نوشتن و در ضمن بیان معلومات خود پا را از مقام دکتری
- پائین ننهادن و در عین بی‌سوادی ۳۰- رزازی و بزازی و تیر فروشی ۳۱- تاتر دادن

---

۱- احتمالاً منظور کسانی بودند که به همراهی اشخاصی که در ایام جنگ جهانی اول از تهران به کرمانشاه مهاجرت کردند، افتخار می‌کردند.

۳۲- استاتره<sup>۱</sup> در بانک سابق روس و چند روز حبس شدن و ناگهان داوطلب پیشکاری مازندران گردیدن و وادار کردن وکلا در انجام امر ۳۳- نوکری و راپورتچی‌گری پاره‌ای از اعیان و شاهزادگان متنفذ که در مواقع لازم از پول خرج کردن مضایقه ندارند. ۳۴- خدمت ممتد و طولانی در ادارات قدیم قشونی و سپس به همین سابقه رئیس بانک خالی و بی‌موضوع خراسان شدن و اخذ ماهی سیصد یا پانصد تومان، درست میزان صحیح را نمی‌دانم، آن هم در صورتی که یک بلوک خرقانی در تیول آدم باشد و ضمناً "معلمین مدارس و آژان از گرسنگی بمیرند. بالاخره برای چه خیال نمی‌دانم، زیر البته انتخاب‌کننده محترم معزی‌الیه بهتر می‌دانند و اگر بازپرس بود توضیح می‌دادند. ۳۵- از اقصی درجه کینه مستوفی‌گری یا به اعلی درجه بلشویکی پریدن ۳۶- هم منقل شدن با مقامات مربوط به کار ۳۷- بزازی در بازار و به همراهی بسته قوام‌الملک به فارس رفتن ۳۸- پذیرایی از وزراء و ولایه در منزل لااقل پانزده روز.

تبصره: طریقه نمره ۲۳ که شعر گفتن یا دزدی شعر باشد چندان پسندیده و مطمئن نیست زیرا مطابق تجربه دیده شده که آمد نیامد دارد و چون مجرب نیست احوط اجتناب از آن است. برخلاف پیروی اصل مهم نمره ۶ که وصلت با مقامات صلاحیت‌دار باشد [که] مجرب و خیلی مفید بوده و مخصوصاً اگر داوطلب کور باطن نبوده و حسن انتخاب کرده باشد، قطعاً مجرب است و نخورد ندارد. زیرا در صورت حذف دست‌های زاید و تقلیل بودجه نیز کار انسان اگر ترقی نکند، تنزل نخواهد کرد و بالاخره و بالاخره اگر خواست شاید طرح قانونی مزاحم و بی‌موقع بعضی از وکلا هم که تصویب شده، نتواند کاری بکند و از این زره‌هایی که لابد باید طلسم شده باشد، عبور نخواهد کرد.

آری با وجود آن که در ضمن شماره طرق به خدمات دولتی خسته شده و نفسم

به شماره درآمده، معذالک و با وجود احاطه‌ای که دارم، خیلی از طرق دیگر هست که به واسطه ضعف حافظه و حواس پرتی از نظرم رفته و اگر فی الجمله هم در خاطر من باشد با اوضاع محیط چندان گفتنش لزومی ندارد.

حالا عزیزم بیش از این در این موضوع سر شما را درد نیاورده و اسباب آزرده‌گی شما را فراهم نمی‌کنم و با این مقدمات تصدیق خواهی کرد که زحمت کشیدن در اروپا حرف مفت بوده و تازه اگر زبان و معلومات مملکتی خودت را هم خوب بدانی و در این باب شک زیاد هست، به اصطلاح پول بابا را تلف کرده و زحمت بیهوده به خود داده، دریغ از راه دور و رنج بسیار. این جا تحصیلاتی لازم است که معلمین آن فقط در ایران یافت می‌شود و آن محیط و غالب اولیای امور ما هستند. حال که آقای عزیزم و جان دلم دایی جا افتاده‌ات طریق و چگونگی ورود به خدمت را به تو آموخت اگر به هوش بوده و سریعاً از راه کار درآمدی و نتیجه مطلوبه را به دست آوردی نصایحی هم از یکی از پسر عموهای ایران تحصیل کرده خود بشنو و بیاموز و به اصطلاح در گوش کن تا طریقه و اصول ترقی و دوام در کار و مؤید شدن در خدمات دولتی و تیول کردن آن را برای خود و اخلاف و خانه شاگردها و بلکه گربه‌های حاشیه سفره‌ات تشریح کرده و اسرار آن را به تو بیاموزم. زیرا تجربه دارم و خون دل خورده‌ام. آری اسراری در این کار هست که پس از بیان من در صورتی که درست تعقل کنی به قول عبید زاکانی «اگر عقلت رسد حیران بمانی» و دقت در این امر برای تو خیلی لازم است، زیرا با عبارت بندی معمول جنابعالی «به دست آوردن کافر آن قدر مشکل نیست که نگاهداشتن آن».

شما که در فرنگ تحصیل کرده‌اید به خوبی می‌دانید که قانون خوب آن است که پایه آن بر روی عادات و احوال روحیه مملکت استوار باشد و از آن سرچشمه آب گرفته باشد. اگر غیر از این باشد، حرف بوده و در حکم قوانینی است که نمایندگان

تقیننه‌های<sup>۱</sup> سابق برای ما ترجمه کرده و وزراء و حکومت‌های پارلمانی و دوره فترت، به واسطه حس قانون‌خواهی یا عملی نبودن آن، به طاق نسیان گذارده‌اند و نسخه‌های آن در همه جا و حتی دکه عطاران برای پیچیدن دوا دیده می‌شود. جز در روی میز متصدیان امر.

علیهذا مثل اینکه شما را از مدرسه و مجلس درسهای عملی گذرانیده باشم، می‌گویم مواد قانونی ارتقاء رتبه و حفظ کردن مقام و مخصوصاً "مخلد شدن در آن بر طبق اصول و مقررات ذیل است:

بی‌عرضگی و بی‌سوادی و محافظه‌کاری، به قول معروف برای انجام هر کار مشکلی یک جو غیرت لازم است. بنده این جا و برای انجام مقصود خودمان که حفظ مقام و مخلد شدن در آن باشد، بعد از مطالعه‌ها و دود چراغ خوردن‌ها و لگد خوردن‌ها، عرض می‌کنم حصول مقصود نه تنها محتاج به یک جو، بلکه خروارها تن بی‌عرضگی، بی‌مصرفی، بی‌کفایتی و بی‌رایبی است.

اینک پس از آن که روح مطلب و اساس آن را گفتیم قدری به تشریح آن پرداخته و به حاشیه می‌رویم زیرا یقین دارم چون شما تازه از فرنگ آمده‌اید از این مطالب خلاصه و موجز چیزی نخواهید فهمید و علیهذا به اصطلاح شما به نمو دادن موضوع می‌پردازیم و هر وقت به سلامتی فارسی یاد گرفتید، درست حرف خواهیم زد. آری پس از آن که اصل مهم بی‌عرضگی مسلم و غیرقابل تردید شد باید دانست که اصول محافظه‌کاری، عدم برش در کار، بی‌تصمیمی، عوام فریبی، کج سلیقگی، نفی مطلق بودن در مقابل کلیه امور صحیح و سقیم که به انسان عرضه می‌شود و رد کردن آن بدون هیچ‌گونه استثناء، ذکر کردن عبارت و کلمه قانون با قاف مشدد در ضمن هر صحبت و کاری بی‌مناسبت و با مناسبت و بدون آن که روح انسان از قانون اطلاع داشته باشد و یا خدای نخواسته از آن چیزی بفهمد. نان قرض دادن، [بدون]

۱- منظور دوره‌های قبلی مجلس شورای ملی است.

عزت نفس، [کلمات ناخوانا] آدم خولی شدن، چوب [کلمه ناخوانا] به درجه‌ای که ملاحظه پیشخدمت شده باشد و مخصوصاً [کلمات ناخوانا] بطن بوده و تغییر بردار [کلمات ناخوانا] خود انسان باشد، زیرا [کلمات ناخوانا] و ممکن است ورق برگردد [بد] خواهان بخواهند برای آدم [کلمه ناخوانا] کنند همان طوری که خود [کلمات ناخوانا] کرده و قلیانی کشیده و [کلمات ناخوانا] سایرین هم درصدد انتقام [کلمات ناخوانا] را پیش بکشند.

عجز و [کلمات ناخوانا] عقیده و تمام امور را به رأی اولیای امور و حضرت وزارت [پناهی دامت] شوکته محول محول کردن، [کلمات ناخوانا] تمامی موجودات از انسان و طالب مجهول مطلق بودن، انفی [کردن تمام مردم و حتی اقوام به جای، دزدی زیر جلی کردن را به کار گماشتن، سخت‌گیری و بی‌سبب و محکوم کردن ضعیف بوده و پارتی و قوم [کلمه ناخوانا] ندارند و در کفه ترازوی [کلمه ناخوانا] صاحب وزن نیستند.<sup>۱</sup>

پس از چاپ دومین قسمت از نقد مذکور، در شماره ۱۵۵ جریده اتحاد<sup>۲</sup>، اعلان ذیل به چاپ رسید:

### تذکر و اعتذار

«چنانچه در طبع انتقادات برخلاف وعده‌هایی که داده شده بود تأخیر شده و شماره دیروزی [مقصود قسمت دوم انتقادات فوق‌الذکر است که در شماره ۱۵۴ مورخ ۲۹ شعبان برابر ثور ۱۳۰۱ اتحاد چاپ شد] هم از حیث طبع و کاغذ مرغوب نبوده گناه نویسنده نیست. با این حال به مناسبت احکامی که فاضی عدلیه پاریس در اثر پرحرفی‌های زن خود صادر می‌کرده و آناتول فرانس آن را در (زن گنگ) تشریح

۱- جریده اتحاد، ش ۱۵۴، ۷ ثور ۱۳۰۱، صص ۴ و ۳.

۲- مورخ ۸ ثور ۱۳۰۱ شمسی، ص ۱.

کرده است، ما در شماره آتیه از پارهٔ احکام صادره از وزارت خانه‌های خودمان صحبت خواهیم کرد و خوانندگان را به مطالعه و دقت در آن دعوت می‌کنیم.»

نقاد گمنام

ولی وعده داده شده هیچ‌گاه عملی نشده، و در هیچ یک از شماره‌های بعدی جریده اتحاد نقد «نقاد گمنام» یا همان حسن مقدم، بر تاتر (زن گنگ) به چاپ نرسید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی